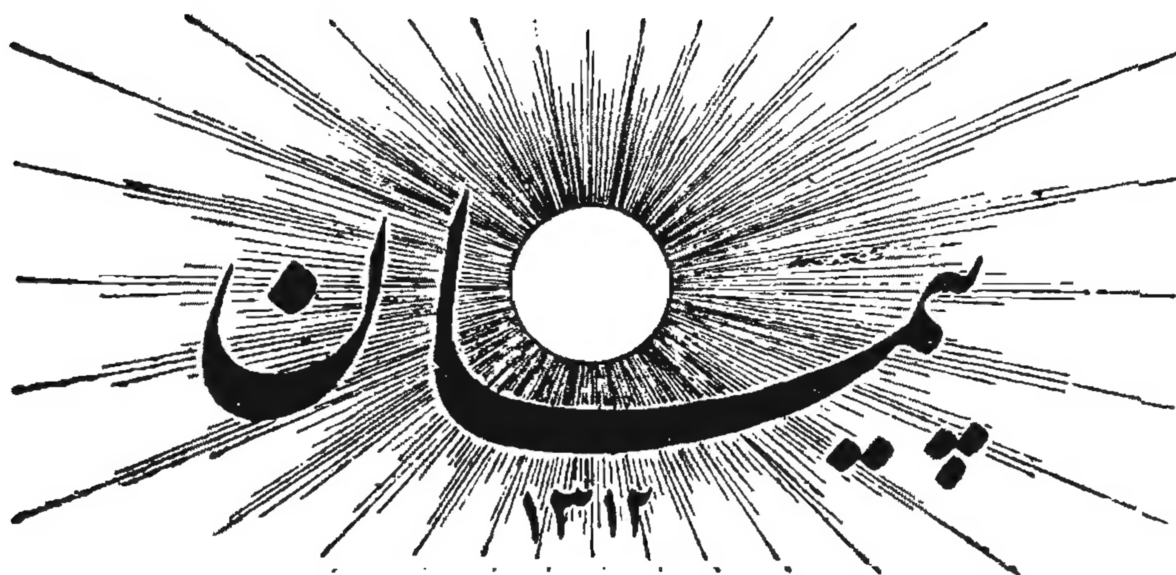

پیمان
پیمان سال دوم
شماره چهارم



شماره چهارم　　اسفند ۱۳۱۳　　سال دوم

دارنده: کسروی تبریزی

جای اداره: تهران خیابان شاهپور کوچه تاپوچی باشی

بهای سالانه　　۴۰ ریال

شش ماهه　　۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلینگ

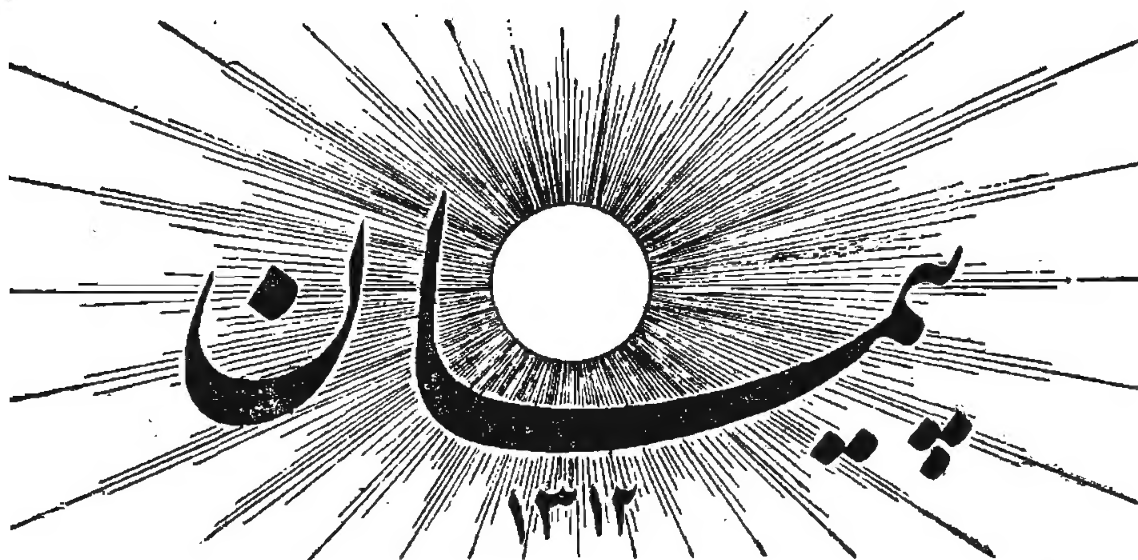
نسخه‌ای (چهار ریال)

در همه جا پیشکی گرفته می شود

نمره تلفون ۱۳۹۶

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده



شماره چهارم　　اسفند ۱۳۱۳　　سال دوم

۱۳۱۴

اینك سال کهن روی برفتن دارد وسال نوین فرا رسیده .

ما ازخداوند خواستاریم که این‌سال نوین‌را برجهانیان بویژه بربرادران ایرانی ما سال پیشرفت وفیروزی گرداند ودر این بخش زمان کامیابی‌ها بهره ایرانیان سازد و اینك با این چند سطر پیام «مبارکباد» بهمراهان خود وبخوانندگان پیمان می‌فرستیم . دراین سال کهن پتیاره هایی در ایران بویژه پتیاره سیل در تبریز وقم روی نمود ومایه دلتنگی همگی ایرانیان گردید . بجبران آن امیدواریم درسال نوین فرخنده بزرگترین پتیاره‌ها ازایران دور گردد .

«پیمان»



مادران و خواهران ما

آخرین نگارش من دراین باره

بارسال دریپمان یکرشته گفتارهایی درپیرامون زنان نگاشتیم وچون درباره معنی حجاب اسلامی کسانی خرده برما می گرفتند وعده دادیم که این موضوع را بادلیلهایی که دارد یاد نماییم . ولی بپاره جهت‌ها ازانجام این وعده باز ایستادیم تاتازگی آقا سیدرضای موحد نامه‌ای ازتبریز نوشته ویادآوری نموده‌اند که انجام آن وعده بسیار دیر شده . اینست که دراینجا باین گفتار می‌پردازیم که هم پاسخ آن ایرادرا بدهیم وهم آخرین سخنان خودرا دراین باره برشته نگارش بکشیم .

۱ — چادر وچادره

نخست باید دانست که این عادت که زنان خودرا بچادری درپیچند وسراپای خودرا پوشیده دارند ازعادتهای بسیار کهن ایرانیست . دراین باره ما دلیلهای روشنی ازتاریخ داریم . ازجمله پلوتارخ تاریخنگار مشهور یونانی درگفتگو از زمان پادشاهان هخامنشی آشکار می‌نویسد که « ایرانیان درباره زنان غیرت بی‌اندازه نشان میدهند وسخت بدگمانی مینمایند واینست که آنان‌را درپرده نگاه میدارند وهرگز کسی آنان را دربیرون نمی تواند دید . زنان باید در درون خانه ها زندگی کنند واگر بسفری ناگزیر

گردند آنان‌را درون یکچادری (خیمه) که ازهر سوی دربسته است جا میدهند و با آن چادر برگردونه‌ای (ارابه) می نشانند وبدینسان بسفر می‌برند » .

میگوید : ثمیستوکلیس سردار یونانی که از یونان گریخته ودرآسیای کوچك نهان شده بود ومیخواست نهانی خودرا بدربار پادشاه هخامنشی برساند بدینسان اورا درون یك چادر (خیمه) جا داده وبر گردونه‌ای نشانده وبنام اینکه دختری‌را ازیونانیان بیکی ازبزرگان ایران شوهر داده‌اند! واینك بخانه او می‌برند تاباپایتخت هخامنشی برسانیدند .

دلیلهای دیگری نیز ازکتابها می‌توان پیدا کرد که اینگونه روبوشی عادت کهن ایرانیان بوده‌است . نیز کلمه «چادر» یا «چادره» که ما امروز بپالاپوش زنان نام داده‌ایم خود دلیل دیگربردرستی گفته باوتارخ می‌باشد وگرنه چه‌شباهتی میانه‌این بالا پوش باچادر یا خیمه می‌باشد ؟ !

۲ — اسلام آمیزش وآرایش نکردن‌را پردهٔ زنان ساخته .

اما دراسلام پرده‌ای که برزنان آمده دوچیزاست : یکی آنکه بابیگانگان آمدو شد نکرده وباآنان درنیامیزند . دیگری آنکه چون ازخانه بیرون می آیند بارخت ساده وروی بی‌آرایش باشند وجز ازرو ودست سراسر تن واندامهای خود پوشیده دارند .

انچه‌زنان‌را تباه می‌گرداند آمیزش بامردان بیگانه‌است . زن چه روباز باشد و چه روبوشیده درجاییکه آزاد نیست بامردان‌بیگانه درآمیزد ازتباهی ایمن خواهدبود ولی اگر بامردان بیگانه‌درآمیخت

بیشك پایش لغزیده در پرتگاه تباهی خواهد افتاد

گسانی بموضوع آمیزش اهمیت نداده همه گفتگو از روپوشیدن ونپوشیدن دارند . ولی اینان ازدریافت راستیها بسیاردورند .

دلیل بهتر اینموضوع سنجش روستاها باشهرهای بزرك میباشد: درروستا زنان رو نمی پوشند ولی بآمیزش بیگانگان هم آزاد نیستند ازاینجا درروستاها نابکاری نیست وهرگز زن تباهکاری پیدا نتوان کرد . درشهرهای بزرك زنان رو میپوشند ولی بامیزش آزادی دارند ودرکوچه وبازار ودیگرجا می‌توانند بامردان گفتگو کنند وآمد وشد نمایند . اینست که نابکاری وتباهکاری رواج یافته‌است .

پس آنچه زنان‌را نگاه میدارد نه‌پوشیدن رو بلکه خودرا ازآمیزش بابیگانگان بازداشتن است . نمی گوییم : روپوشیدن بداست . می گوییم : بیهوده است .

۳ — قرآن دراین‌باره چه‌آورده ؟..

درقرآن درباره زنان آیه‌های بسیاری هست . ولی من بسه جمله بسنده کرده چگونگی این داستان‌را روشن‌میگردانم :

جملهٔ یکم « واذا سالتموهن متاعا فاسئلو هن من‌وراء حجاب »

معنی آنکه : « چون از زنان کالایی میخواهید ازپس‌پرده‌بخواهید »

این آیه در باره زنان پیغمبر فرود آمده و روی سخن بمردان دارد . یاران پیغمبر چون بخانه او درمی‌آمدند اگر چیزی‌را اززنان بایستی بگیرند سرزده بنشیمنگاه آنان می رفتند واز درآمیختن بازنان خودداری نمینمودند . ازاینجهت خدا نکوهش آنان فرموده دستور میدهد که سر زده بنشیمنگاه زنان درنروند

وهرچه میخواهند ازپس‌پرده (ازبیرون) بخواهند .

اگر کسانی «حجاب» را دراین آیه روپوشی زنان‌میفهمند باید گفت ازفهم معنی‌قرآن بسیار دورافتاده‌اند . زیرا این‌آیه گذشته ازآنکه درباره زنان پیغمبراست روی سخن‌را بامردان دارد واین نشدنی‌است که خدا فرمانی‌را که بزنان میدهد روی سخن‌رابمردان برگرداند . بعبارت دیگر این نشدنی است که خدا بفرماید : « ایمردان زنان ازشما رو بگیرند» چرا بایستی نفرماید : «ایزنان ازمردان روبگیرید» ؟!

وانگاه اگر مقصود ازاین آیه روگیری زنان بود چرا بایستی روشن وآشکار نفرماید ! ؟ آیا ازکه باك داشت ؟ ! این‌آیه قرنها دردست مسلمانان بوده . بااینحال‌شما هرگزفقیهی را پیدا نمیکنید که فتوی برروپوشی زنان داده باشد . ازدیگر کتابهای فقهی چشم می پوشم : شرح لمعه وشرایع ومدارك واین قبیل کتابها که‌دردسترس هرکسی‌است‌آیا درکدام یکی ازآنان گفتگو از روپوشیدن زنان شده‌است؟!

اینکه کسانی درزمان ما هوا دار روگیری زنان شده‌اند واین آیه‌را دلیل می‌آورند مقصود اینان نه فهمیدن قرآن وپیروی ازدستورآن‌میباشد . بلکه اینان میخواهند بهرزوری باشد آیه‌قرآنرا بااندیشه کج خود مطابق گردانند .

آیه‌ای باین‌روشنی‌اگر کسی معنای‌آن‌را درنیابدوای‌برنادانی‌او !

جمله‌دوم: «قل‌المؤمنین یغضوا من‌ابصارهم ویحفظوافروجهم». معنی آنکه . «بگو بگروندگان که چشم اززنان بیگانه پوشیده

دارند واز نابکاری خودرا نگاهدارند » .

جمله سوم : وقل للمومنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن فروجهن ولایبدین زینتهن الاماظهر منها »

معنی آنکه : « بگو بزنان گرونده چشم از مردان بیگانه بپوشند وخودرا از نابکاری نگاهدارند وآرایشهای خودرا نشان ندهند مگر آنچه‌را که خود آشکاراست »

دراین دو جمله که ازدو آیه پشت سر هم آورده‌ایم خدا دستور میدهد که مردان وزنان ازآمیزش بایکدیگر ونگاه وتماشا بروی همدیگر خودداری نمایند . درجمله سوم آشکار می‌فرماید : زنان باید آرایشهای خودرا پوشیده دارند مگر آنچه که خود آشکاراست . ومقصود ازآن آرایشهای طبیعی است که بر رو ودست باشد که چون رو ودست باز خواهد بود آرایشهای طبیعی آنهارا نیز نمی‌توان پوشانید .

دستورهای دیگری نیزدرقرآن‌هست درباره «اینکه زنان باید بادیگران نیامیزند وآراسته وپیراسته بیرون نیایند وآرایشهای خودرا جز بشوهران وپدران وبرادران خودشان ندهند که مانیازی بآوردن آنها دراینجا نمی‌بینیم .

٤ — بهترین دستور همینست وبس

اینست انچه که اسلام درباره زنان و پرده داری انان اورده ومن اشکار می‌گویم که بهترین راه برای زنان همین‌است وبس . زیرا ازیکسوی دست وپای زنانرا نه‌بسته وآنان را بیکاره نمیگرداند.

از سوی دیگر آنانرا از لغزیدن و راه نابکاری پیش گرفتن باز می دارد .

دستور خدا جز چنین نبایستی بود . من برای جهان راه رستگاری‌همین‌را میدانم وبس وآرزومندم که باهمه زنان چنین‌رفتار شود . همچنین درایران من هوادار آن هستم که زنان روسری برسر خود انداخته سراسر تن‌واندامها وموی خودرا بجز رووددست پوشیده دارند وبدینسان‌بکوچه‌ها بیرون بیایند . نیز ازآرایش‌سخت خودداری نمایند وبابیگانگان حق‌آمیزش نداشته باشند .

آن کسانیکه‌میخواهند زنان روی خودرا نیز بپوشند ویا ازخانه‌بیرون نگزارند اینان باید بدانند که زن هم حق‌زندگی‌دارد . وآنگاه چه بسا زنان‌که ناگزیر ازبیرون آمدن وکار کردن می باشند . آن زنان روستایی که‌بهمراه شوهران خوددربیابان به‌کار کشت میپردازند آیا می‌توانند باروی ودست پوشیده بان کار برخیزند ؟!

اگر شما میخواهید ازروستا چشم پوشیده تنها به‌زنان‌شهری بپردازید این راه کار نخواهد بود .

وانگاه زمانه همیشه بیکحال نیست . چه‌بسا که‌برای مردمی روزگار سیاه پیش می آید که مردان بتنهایی ازعهده چاره آن برنیایند و زنان نیز باید بهمدستی برخیزند . داستان هجوم مغول وتیمور وافغان که ما درتاریخ ایران میخوانیم همیشه می‌تواندبود . بلکه ازاین‌سپس چون جنگ باآیروپلان وبمب‌خواهد بود همینکه جنگی روی بدهد درسراسر شهرها مردم‌دچار ترس وبیم‌خواهند بود . دراینهنگامها زنان اگر همچون زنان‌شهری ما باشند نه‌تنها

کاری از ایشان ساخته نخواهد بود بلکه از بیچارگی ودرماندگی دست و پای مردان‌را هم خواهند بست . ما امروز نیاز بسیار داریم که زنان‌را کاری ودلدار گردانیم وهرگز نمی‌توان آنان‌را بیهوده وبیکاره ساخت وبیك گوشه‌ای انداخت .

نمیگوییم همچون اروپاییان نادان زنان‌را ببازار ها بکشانیم وبه‌بزمهای باده گساری برده برقصانیم یادرانجمنها وپارلمانهاعضویت بدهیم . اینها نادانیهای اروپاست که من نه‌تنهانمی‌پسندم بلکه‌آنهارا دلیل بیخردی و گمراهی اروپاییان می‌شمارم چنانکه ازاین باره جداگانه سخن خواهم راند .

من زنان را جز برای کارهای زنانه نمیخواهم . ولی می گوییم نباید آنان‌را بیهوده وبیکاره گردانید . میگوییم : اسلام نیززنان را بیکاره نخواسته‌است .

۵ — باید راه روشنی زیرپای زنان ایران‌گزاشت

درایران امروز یکی از گرفتاریها پاشیدگی اندیشه‌هاست . درهررشته زندگانی ازدین‌وآیین وخوی ورسم‌پاشیدگی‌وپراگندگی درمیان ایرانیانست وهردسته‌ای راهی‌را پیش گرفته وهرگزبدیگران نمی‌پردازند . یکمردمی باچنین پراکندگی کارش بکجامیرسد ؟ !

کسانی هنوززیان این پاشیدگیهارا درنمی‌یابند وازآنسوی هم در آرزوی پیشرفت کشور خود می باشند . ولی یکمردمی تادرهررشته راه روشنی زیر پا نداشته باشد هرگزپیشرفت‌نمیکنند وهرگزنمیتوانند پیشوای دیگر مردمان باشد !

درهمین موضوع زنان یکدسته هنوز برآن عادت دیرین

پافشاری دارند وبیش ازهرچیزی برویند وچادر اهمیت میدهند . وهرگز سخن دراین باره نشنیده پروای آنرا ندارند که دیگران چه‌شدند وچه کردند . پارسال که ما درپیمان نوشتیم پرده‌داری دراسلام روگرفتن نیست یکی ازسرکردگان سپاهی درتبریز ایراد بما نوشته وبرخاش کرد که چرا زنانرا بپرده دری جسور می‌سازیم . کسی ازاین مرد نمی‌پرسد که تو بااین اندیشه وبااین پای‌بندی برویند پس بهزاران زنان روسپی که دراین چند سال درسایه اروپاییگری درشهرهای ایران پیدا شده چه‌می گویی ؟.. پس چرا دراندیشه آنان نیستی ؟!

ازآنسوی دسته دیگر بپیروی ازاروپاییان میخواهند زنان ایران ازهر قیدی آزاد باشند و دربزمها وانجمنها بامردان سینه‌بسینه مالیده برقصند وهرچه‌باداباد! اینان هم هرگزپروای دیگرانراندارند.

این دودسته هردو زیانکار وهردو گمراهند . اگر آن دسته دیرین نادانند این دسته نوین ناپاك و پستند و باید سر هر دو دسته‌را کوفت .

بهترین ایرانی کسی‌است که دراندیشه سراسر ایران باشد . بهترین اندیشه آنست که درخور فهم خرد باشد وهر کسی آنرا بپذیرد . اینکه کسانی دراندیشه کج خود پافشاری می کنند وپروای آنرا ندارند که دیگرانرا نیز باخودهم اندیشه گردانند خود دلیل نادانی آن کسان است .

دوباره می گوییم یکتن ایرانی چنانکه آرزوی پاکی‌خاندان خودرا دارد بایدآرزوی پاکی سراسر خاندانهای ایرانی‌را بکند.

بدینسان که راهی‌را پیش بگیرد که خرد پذیر باشد ودیگران‌را هم بپیروي ازآن وادارد .

دوخردمند کمتر اختلافی‌بایکدیگر پیدا می کنندواگراختلافی پیدا کردند چون خرد در میان ایشان حکمیت دارد باندك گفتگو رفع آن‌را می نمایند . ازاینجا هرمردمی که باشیدگی درمیان‌آنان پیدا شد باید گفت ازخرده بهره کمی دارند .

ازشگفتی‌هاست که‌پاره روزنامها عادت دارند پیاپی گفتگو درباره زنان باز کنند وپیاپی اندیشه های گوناگون وضد یکدیکررا چاپ‌نمایند . یکی امروز هوادار روبنداست . دیگری فرداخواستار آزادی زنان است . اگر صد مقاله هم بایکدیگر مبادله بکنند باز هریکی‌عقیده نخستین خودرادارد .

کسی نمی گوید : آقای روز نامه نویس این گونه لج بازی و بیکار هنر یکمردمی نیست . بلکه دلیل نادانی وبیخردی ایشان است . و آنگاه : مقصود از این کشاکش چیست ! ؟ . اینگونه پرا کنده نویسیها جز اینکه مردم راگیج و دلسرد گرداند چه سود دیگری‌را دربردارد ؟!

٦ - بنام‌آزادي ریشه زنان را مي کنند

آزادی زنان وآمیزش‌آنان با بیگانگان خود ریشهٔ زنان را کندن است . چه این‌کار زیانهای بسیاري را در بردارد وبدترین آسیب‌آن بهره خود زنان می گردد . من اینك این موضوع راباز می نمایم تا کسانیکه زنان را بازادی میخواهند بدانند که چه ستمی براین‌جنس زیبا روا میدارند :

زنان چون آزاد شدند وبهر انجمنی درآمده بابیگانگان در آمیختند و در بزمها بازو ببازوی مردان انداخته برقصیدند نتیجه نخستین این کارآن خواهد بود که مردان زیر بار زناشویی نروند و بهمین گونه آمیزشها بسنده نمایند .

زیرا زناشویی بار سنگینی است و کسیکه زن بگیرد بایدیك عمر پرستاری اورا بعهده بگشد سپس هم فرزندانی پیدا کرده گرفتار خرج ورنج ایشان باشد . واینکه مردان زیر این بار سنگین میروند ازراه نیاز است که بزنان دارند . ولی چون راهی برای آمیزشهای آزادانه با زنان پیدا کردند دیگر نیازی بزناشویی نخواهند داشت وزیر آن بار سنگین نخواهند رفت .

و انگاه در زناشویی باید بیکزن بسنده نمود . ولی در آمیزشهای آزادانه می توان با چندین زن راه دوستی پیدا کرد و از هر یکی کام دیگری برداشت .

این سخن درخور گفتگو نیست که زنان چون آزاد شدندمردان شانه اززیر بار زناشویی تهی میسازند . چنانکه ما این نتیجه آزادی زنان را در اروپا آشکار می بینیم .

امروز یکی از گرفتاریهای غرب همین است که مردان زن نمیگیرند و انبوه زنان بی شوهر و بی پرستار می باشند که یاباید سر بنابکاری درآورده تن برسوایی بدهند و یا بزندگانی تلخ وخشك بسنده کرده باتنهایی و بیشوهری بسازند .

دوباره می گویم : امروز ملیونها زنان اروپایی و آمریکایی شوهر پیدا نکرده عمر خود را بتلخکامی یا برسوایی می گزارند

و چه بسا که دسته هایی از زنان در طلب شوهر شهر بشهر می گردند و چه بسا که در روزنامها اعلان میدهند و با این همه‌دست بمقصود نمی یابند .

آیا این جز از نتیجه‌آزادی زنان می باشد ؟ ! .آیااین‌ریشه زنان را کندن نیست ؟ !

— ۷ شرقیان چرا خودرا آلوده می‌سازند ؟ !

این بدبختی زنان به بسیاری از شهر های شرق نیز رسیده و از جمله در ایران در شهرهای بزرگ‌آغاز شده .

در زندگانی کهن ایران همینکه یك جوان بسن هفده یا هجده سالـگی‌میرسیدآرزوی زناشویی میکرد چراکه دسترس‌بزنان نداشت . واین بود که بیشتر جوانان ازبیست و اند سالـگی‌دارای خانه‌وزن شده و در سی واند سالـگی دارای فرزند یا فرزندان میگردید که بدینسان هم خود او لذت از زندگی می‌یافت و هـم زنی دارای خانه و شوهر گـردیده بهره از زندگانـی خاندانـی می‌یافت .

در آن زمان دختری بی شوهر کمتر پیدا می‌شد . نه تنها دختران توانـگر دختران خاندانهای بیچیز هم همینکه بسال چهارده و پانزده میرسید خواستگار برایش رسیده بشوهر میرفت وزندگانی سرفرازانه می یافت .

ولی امروز چون اروپاییـگری به شهرهای بزرك سرایت کرده و درهای بزمهای رقص و کـامـگزاری بروی زنان و مردان باز گردیده نخستین نتیجه این‌کار همان است کـه جوانان شانه از بار

زناشویی تهی میکنند وچه بسا که تا چهل سالگی زن نمی گیرند و اگر هم ناگزیر شده زن گرفتند چون آن‌را بار سنگینی بدوش خود می‌پندارند ازاینجهت باندك دستاویزی رشته زناشویی را میکسلند وزن بیچاره را آبرو ریخته بخانه پدر خود می فرستند.

در اندك زمانیکه در تهران هیاهوی آزادی زنان برخاسته وبزمهایی پدیدآمده امروز این نتیجه دربیش چشم ماست که دختران خاندانهای بیچیز باید هرگز امیدی بشوهر نداشته باشند وعمر را با تلخکامی بسر دهند و یاپای بمیدان رسوایی ونابکاری بگزارند. دختران خاندانهای توانگر نیز باید تابیست وبیست پنجسالگی چشم براه نشسته بهترین دوره جوانی خود را باتلخکامی بسر دهند!

سخن را گفتن آسان است ولی باید انجام آن را دریافت. آن نادانانی که ازبیست و اند سال پیش هیاهوی آزادی زنان را در ایران بلند کرده‌اند بایستی این نتیجه زشت آن را دریابند.

این نتیجه‌آن هیاهوی بیخردانه و ناباکدلانه ایشان است که امروز صدها بلکه هزارها دختران پاك سرشت بدبخت و تلخکام گردیده اند. بیچاره دختر سالها درس خوانده دبستان و دبیرستان را بپایان رسانیده سپس هم هنرهای دیگری یاد گرفته وهمیشه دل پر ازامید وآرزو میدارد که روزی شوهر کرده بهمدستی اوخانه بیاراید و اینست که همیشه چشم براه خواستگار دارد ـ ولی کو خواستکار؟! کو شوهر؟! بیچاره باید سالها باتلخکامی وسرشکستگی بسر دهد وهمیشه از پدر و مادر شرمنده باشد و چه بسا که این شرمندگی و تلخکامی تا آخر عمر پایدار شود. من دلم براین

فرشتگان بیگناه می سوزد !

۸ - از دختران ژاپون چه آگاهی داریم ؟

نام ژاپون را بسیار شنیده ایم و این دولت بزرگ شرقی را میشناسیم وچون خبرهای پیاپی ازرواج اسلام درآن سرزمین میرسد از اینجا درآینده رابطه های نزدیکی با این مردم غیر تمندشرقی خواهیم داشت .

درباره اینمردم‌چنان می‌شنیدیم که صنایع وعلوم اروپا را پذیرفته ولی عادتهای اروپایی را بمیان خود راه نداده اند واین خود یکی از شادمانیهای من بود و همیشه خرسند بودم که یك توده بزرك شرقی خود راآلوده گرفتاریهای اروپا نگردانیده . ولی بتازگی یك آگاهی مرا از آن خرسندی باز می دارد و چون بااین گفتگوی ما بی ارتباط نیست از اینجهت در اینجا می‌نگارم :

یکی از ماهنامه‌های بزرك ژاپون که بزبان انگلیسی چاپ می شود و بمانیز میرسد داستان یك گروبندی (مسابقه)را در زمینه برگزیدن « بهترین نمونه از جنس مادینه ژاپون » می‌نگارد . در این گروبندی که ۳۳۹۰ دختران ژاپونی شرکت کرده اند از میان همه ایشان ده‌تن که بهترین و برگزیده ترین دختران‌ژاپون هستند گرورا برده‌اند وماهنامه ژاپونی پیکره (عکس)های‌آن دختران را چاپ کرده و تاریخچه زندگانی هر یکی را یاد کرده است . ازاین دختران یکی‌دو تن‌هجده ساله وبیست ساله می‌باشند‌ودیگران همگی بیست وچهار وبیست و پنجساله هستند و هریکی گذشته از درسهای دبستان و دبیرستان هنر های دیگری را ازموسیقی شناسی

ومهارت درورزش واسب دوانی ودیگر اینگونه هنرها دارا میباشند.
پدران ایشان هر کدام مرد مشهوریست و یکی ازایشان توانگر
ملیوندار (ملیونیر) می باشد.

من از خواندن این صفحه های آن مهنامه در شگفت شدم.
دریغا دختران باین آراستگی و هنرمندی چرا تا بیست وپنجسالگی
بی شوهر بمانند ؟! در جاییکه اینان تااین سال شوهر نکرده اند
باید گفت دختران خاندانهای بی‌چیز هرگز شوهر پیدا نمیکنند.
اگر علت دیگری درکار نباشد یقین است که زشتکاریهای اروپا
بژاپون نیز سرایت کرده و در انجا بزمهای رقص وآمیزش بازنان
در همه شهر ها برپاست و اینست که جوانان اززناشویی گریزانند
و دختران بدینسان تباه وبیهوده میگردند ! دریغا صد دریغا !

برادران ژاپونی ما این بدانند که در زندگانی آدمیان هیچ
چیزی مهمتر از «آیین زندگی» نیست و دراین باره اروپا بسیار
پس افتاده ! اینست که هرگز نباید پیروی اورا کرد !

بدانند که اروپا امروز سر گردانست واین خود برشرقیان است
که آنان را از سر گردانی برهانند وراه رستکاری آنان برنمایند !

۹ - مایهٔ خرسندی زن شوهر است وبس

دختر که بسال پانزده رسید بیش ازهرچیز نیازمند شوهر میگردد
در این زمان خوشی و سرافرازی او جزآن نیست که باجوانی
جفت و همسر گردد و شبان و روزان با او کامرانی کنند و همراه
او بگردش رفته و بخانه خویشاوندان خود آمد و شد نماید ونزد
ایشان بخود ببالد و در برابر پیش آمد های روزگار اورا پشتیبان

و پرستار خود شناخته دل استوار گرداند.

سالهای نخستین از جوانی زن باید با این خوشیها بگذرد و این خوشیها جز باداشتن یك شوهر هرگز دست نخواهد داد. بزمهای رقص و آن آمیزشهای ناپاکدلانه بیمناك و آن مهرورزیهای خیانت‌آمیز و آن لبخندهای پرفریب مردان بیگانه هرگز جانشین این خوشیها و کامرانیها نمی تواند بود!

سپس در بیست و اند سالگی زن دارای فرزند می شود و از پروردن آنان صدها خوشی می‌یابد. آنان را یکی در آغوش گرفته و دیگری را درجلو انداخته همراه همسر خود بخانه‌خویشانش می رود و برای آینده آنان امید های درخشان می بندد — این خوشیها نیز جز باداشتن شوهر دست نخواهدداد.

سپس درچهل‌واند سالی زن فرزندان‌دارای بزرك می گردد. در این زمان خوشیهای اودختر بشوهر دادن وعروس بخانه‌آوردن است که از هریکی لذت دیگری می‌یابد.

سر انجام همه زن چون پیر می گردد آخرین رشته از لذتهای زندگانی داشتن پسران و دختران ونبیرگان است و بیشك باداشتن این بازماندگان از پیری گله نداشته و از مرك نخواهد هراسید.

کوتاه سخن: مایهٔ خرسندی زن داشتن شوهر و زندگانی خاندانی‌است وبس. زن بی‌شوهر مرغ بی‌بال و پری‌را می‌ماند که زندگانی همیشه برو تلخ خواهد بود.

زن بی شوهر از توده بیرون است و مسافری را می‌ماند که‌ازکاروان پس‌مانده ودربیابانها همیشه دوانست وبکاروان پیوستن نمی تواند.

ازاینجا کسانیکه زنان‌را از شوهر بی بهره‌می‌سازند زشت‌ترین خیانت را باین جنس زیبا روا میدارند . براین کسان است که نفرین دریغ نباید داشت وهمیشه نامهای آنان را بزشتی باید راند .

۱۰ – آن حق زن که پایمال شده شوهر کردن است و بس

کسانی در اروپا و ایران دم از « حقوق » زنان می‌زنند . اینان اگر راست میگفتند ویا کدلانه سخن میراندند من ایرادی برایشان نداشتم . ولی‌فسوسا که این‌سخنان پایه‌ومایه درستی ندارد . یك‌دسته‌ای مردان زن نا گرفته پست وپلید می‌باشند که مقصودشان‌شورانیدن زنان است تابربزمها درآیند وزمینه برای کامرانی آنان آماده‌تر باشد . دسته دیکر اگر هم قصد خیانت ندارند سخن ازروی فهم واندیشه نمیرانند ویا روزنامه‌نکارانی‌هستند که مقصودشان پرشدن ستونهاست .

بهر حال آن حق زن که امروز پایمال می شود پیدا کردن شوهراست . زیراچنانکه گفتیم مایه خرسندی زن‌شوهر است وبس . اینکه مردان زن نمیگیرند این‌خود بزرگترین‌خیانت برزنان‌میباشد وازاین راه بزرگترین حق آنان پایمال میگردد. اگر کسانی براستی هوادار زنان هستند وسخن ازروی فهم وخرد میرانند بایدچاره‌ای بیاندیشند که این یك حق بزرك زن پایمال نگردد .

خدا زنان را برای مردان ومردان را برای زنان آفریده که هیچیکی جدا ازدیگری زندگانی نخواهدتوانست وازاینجاست که شماره زنان و مردان را یکسان گردانیده که در برابر هرمردی یك زنی پدیدار است . هم ازاینجاست که چون کسی‌بسال مردی رسیده وبااینهمه زن نمیگیرد باید گفت اوحق یکزنی را پایمال گردانیده و اورا باید

نامرد وپلید نامید وهرگز گوش بسخنان او نداد .

اینست حق زن ! اینست آنچه که باید غیرتمندان بنگهداری آن بکوشند ! ولی می بینیم کسانی گفتگو ازعضویت زنان در پارلمان و بلدیه واینگونه انجمنها دارند واین را یکی ازحقوق زنان می شمارند .

از مغزهای پوچ بیش از این چه تراود ؟!

ای نادانان مگر خدا زنان را برای این کار ها آفریده ؟! مگر این اندازه نادانید که فرقی را که میانه آفرینش زنان با آفرینش مردانست در نمی یابید ؟!

ای نادانان ! آفریده ای که خدا او را مادر آفریده و باید بچه زاییده و آن زاییده خود را در آغوش خویش بزرك گرداند چنین آفریده چگونه می تواند عضو پارلمان یابلدیه باشد ؟

دریغا که نادانی شما را اسیر خود گردانیده و بدینسان تیشه برریشه جنس زیبای زنان می زنند ؟!

ای نادانان ! خاموش باشید که خود را رسوای جهان ساختید و پستی و نادانی خود را روشن تر ازآفتاب گردانیدید ! تفو بر این بیخردی شما تفو ! « کسروی تبریزی »

رهاننده یا مرد خدائی

بجای اینهمه مردان صنعت	اگر می بود یك مردخدائی
متاع نا روای مردمی را	زنو در غرب میدادی روائی
بنیروی خدائی ـ مردمان را	همیداد از گرفتاری رهائی
به بازار خرد بودی مسلم	چنین کس را زآنان پربهائی

تبریز — **صدیقی نخجوانی**

یادی از دلیران ایران

درشمارهٔ سیم مختصری راجع بهشاه منصور مظفری نگاشته شد اینك محض تکمیل مقالهٔ سابقه مینگارد :

مورخین عدهٔ لشکر شاهمنصوررا درجنك باتیمور نگاشتهاند سه هزار سوار بدویبوده بجز صاحب مطلع السعدین که چهار هزارسوار نوشته ولیعدهٔ لشکر تیموررانگاشتهاند مگر عبدالرزاق سمرقندی درمطلعالسعدین عده جمعیت تیموررا درمحاصرهقلعهٔ سفید فارس که مقدمهٔ فتح شیراز بود یکصد هزار نوشته وقشون قلب را که باخود تیمور درجنك شاه بوده سی هزار نوشته ومعلوماست که این سیهزار غیر ازسپاهیان میمنه ومیسرهبوده وباید همنطور باشد (یعنی یکصد هزار سوار درفتح شیراز وجنك شاه منصور بااوبرده) چون نوشتهاند تیمور ازسهسمت قشون وارد خوزستان نمود وازآنجا این سهاردو یکی شده بسمتفارس رهسپار گردیدند ویکی ازاین اردوها بسر گردگی خودش ازراه خرمآباد ولرستان وارد دزفول شد ونوشتهاند همهجا عشائر وایلات بین راه را قتل وغارت مینمود تاوارد خوزستان شد ومعلوماست قشونی که ازراه لرستان سوق بشود آنهم همه جا عشائر نیرومند لررا تاخت وتاز کنند اقلا باید سی هزار باشد .

بهرحال شاه منصور خود هم میدانست استعداد جنك بااین سپاهجراررا ندارد ومهیای فرار بودولی (بقول مورخینتیموری) بخت بد گریبانشرا گرفت وبعلت سرزنش شیرازیان عطف عنان

نمود وان رزم سخت را باتیمور وسپاهیانش داد درحقیقة «آئساً من الحیوة وعازماً علی الموت» با تیمور جنگید چه با اینکه یك هزار سواری که باخود درقلب داشت بالتمام ازبین رفته بودند معذلك او همچنان باشمشیر آخته صفوف سپاه مغول را ازهم میشکافت وازطرف دیگر مراجعت نموده حمله دیگر مینمود گاهی بمیمنه ومیسره وگاهی بقلب میتاخت تا بقتل رسید میتوان گفت تیمور درتمام مدت گیتی ستانی و کشور گشائی خود چنین مقاومتی از کسی ندیده بود و چنانچه سلاطین ایران درآن زمان دست اتفاق بهم میدادند ونفاقهای داخلی را کنار میگذاشتند استیلاء تیمور بانها ممکن نبود چنانچه همین آل مظفر بواسطهٔ نفاق واختلاف خود اینطور بزودی منقرض شدند چه قبلی ازیورش دوم تیمور شاه منصور بعم خود سلطان احمدخان والی کرمان که غاشیه اطاعت تیمور را ازسابق بدوش کشیده بود پیغام فرستاد ملتمس چنان است که اقوام باسپاه ومال بامن مساعدت نمایند لب جیحون رفته نگذارم تورانیان ازآب عبور کنند جواب ابلهانهٔ که داد این بود علاوه براینکه مقاومت باتیمور غیر مقدوراست نوکری تیمور برمن گواراتراست ازاطاعت برادر زاده این بود شاه منصور ازطرف کرمان مأیوسانه مراجعت وهیچگونه تهیهٔ درمقابل تیمور ندید بالاخره نتیجهٔ این اختلاف وعدم همراهی باشاه منصور نصیب سلطان احمد وشاه یحیی و سایرین که نوکری تیمور را قبول نموده بودند نیز گردید وهمگی را ازدم شمشیر گذرانید فرقی که داشت شاه منصور یك مرك باشرافتی را نائل شد و آنان یك مرك بامذلتی را گرچه شاه منصور هم ازجهت مخالفت باعم خود شاه

شجاع و کور کردن سلطان زین العابدین پسر او وقطع صله رحم (مثل اغلب از سلاطین آل مظفر) مستوجب قدح وتنقیداست ولی ازجهة مقاومت دلیرانهٔ که‌درمقابل تیمورنمود ومرك باشرافت وحسن خاتمه مستحق مدح وتمجیداست وشایسته است چنانچه یك خیابان شیرازرا بنام لطفعلی خان زند کرده‌اند یکی‌را هم بنام شاه منصور بنمایند بهرحال خروج تیمور وحملهٔ او بممالك اسلامی دومین اسباب انحطاط اسلام وممالك شرق است .

درخاتمه این نکته را تذکر می‌دهد که وفات خواجه شیرازی قبل ازشاه منصوربچهارسال اتفاق‌افتاده چه وفات خواجه را در ۷۹۱ قتل شاه را در ۷۹۵ نوشته‌اند وخواجه علاوه بر قصیده مزبوره غزلی هم درستایش شاه منصور داردکه مطلع آن این‌است

بیاکه رایت منصور پادشاه‌رسید نویدفتح وبشارت بمهروماه‌رسید

محمد حسین ناصرقمی

دین

سرمنزل ایمنی زدین است پدید بی‌رهبر دین کسی بجائی نرسید
(من درعجبم ز«دین»فروشان کاینان بهزانچه‌فروشند چه‌خواهندخرید!)

میزان نیك وبد

نیفتد خردمند روشن روان به تقلید اندر پی این وآن
بسنجد بد ونیك هر چیز را بمیزان سود و زیان جهان

تبریز ، صدیقی نخجوانی

دلبر پنداری

دوشینه بخواب پیش چشمم — شد هیکل مدهشی نمایان
دارای قیافه عجیبی — مه بود جبین و چه زنخدان
گیسو بسرش یکی غرابی — کاکل همه گشته مار پیچان
تن بد ز کتان و سرو بالا — ابروش کمان چشم جیران(۱)
از دانه گندمش برخ خال — خط مور ورخ آفتاب تابان
ریزان زلبش عسل دمادم — گوئی شده است ابر نیسان
سیبش زنخ و انار غبغب — گردنش صراحی تیر مژگان
پرسیدم از او که ای مبارك — کابوسی و دیو یا که انسان؟
من چون تویکی عجیب خلقه — در عمر ندیده‌ام بدوران!
ده شرح که از کدام جنسی — نبود چو تو غول در بیابان
گفتا منم آن نگار دلبند — جویند مرا غزلسرایان
در عشق خیالیم ببازند — دین‌ودل وعقل و هوش‌وایمان

***

گر قافیه شایگان در آمد — معذور بداردم ادیبان

تبریز - ج - **شیدائی**

پیمان : زمینه هنر آزمائی که برای شعرا باز کرده و خواهش نمودیم آنچه را از راز صورت شگفت شماره یکم در می‌یابند بشعر در آورند با این بیتهای آقای شیدایی آن زمینه را بپایان می رسانیم که دیگر شعر یا نثری در این باره چاپ نخواهیم کرد . اما یکدوره شاهنامه که پاداش بهترین شعر قرار داده ایم در این باره آقای میرزا مایل مدیر گرامی شفق و آقای سید رضا خان صفی نیا و آقای کسروی حکم خواهند بود و آنچه رأی دهند در شماره پنجم خبر خواهیم داد .

---

(۱) جیران بترکی آهوست

در پیرامون شعر و صوفیگری

اینکه درشماره دوم گفتگو ازشعررا بانجام‌رسانیدیم چون از نگارشهاونامه‌ها که میرسد چنین پیداست‌که خوانندگان خواستار دنبال‌کردن این موضوع می باشند وازآنسوی پوشیده نباید داشت‌که شعر امروز آلودگی وگرفتاری بزرگی برای‌ایرانیان شده وهمچون تب مالاریاکه چون درجایی پیداگردید انبوه مردم‌را گرفتار می‌سازد وچاره آن باسانی دست‌نمیدهد وریشه همت ومردانگی‌را برمی‌اندازد شعر نیز درایران ریشه‌دوانیده وانبوه مردم را گرفتار ساخته وچون براه بدی افتاده از اینجهت ریشه هوش و خرد را بر می‌اندازد وزیان آن بی‌اندازه گردیده ازاینجهت بهتر میشماریم که رشته این‌گفتگورا ازدست ندهیم وهرآنچه نگارش ازدیگران دراین زمینه میرسد بچاپ برسانیم تاچاره کارکرده شود وشعر درایران زبان حکمت وخردگردد.

اینك نگارشهایی‌که رسیده یکایك می‌آوریم :

***

— ۱ —

در پیرامون شعر و زبان پارسی

آنچه بنظر کوتاه نگارنده میرسد شعر و سخنوری ناشی‌از ملکاتی‌است که درانسان موجود است وشعرها باختلاف ملکات‌مختلف میشود کسیکه ملکه‌خدا شناسی‌را دارد درآن زمینه سخنوری می‌نماید :

برك درختان سبز در نظر هوشیار

هرورقش دفتری است معرفت کردگار

کسیکه طینت ساده وباده پرستی دارد در پی سرودن‌شعرهای شرم انگیز که جز ازمایهٔ رسوائی برای ایرانیان نیست برمیخیزد. کسانیکه مقصود ایشان سود باشد زبان بتملق از این و آن باز میکنند واین دو رشته شعر بی اندازه زیان خیز و وظیفه راهنمایان (نویسندگان) است که این زیانها را از میان مردمان بردارند.

لیکن باید دانسته شود که برداشتن این زیانها با بر داشتن و کندن بنیاد شر است که درنهاد کسانی‌هست وآنرا طینت ناپاك یا ملکه خبیثه خوانند زیرا که اشعار زیان خیززمانی‌ازمیان می‌رود که طینتهاپاك‌شود و گرنه این کوشش‌وجدیت مانند نقش‌برآب‌است. گیرم

که شعر برداشته شود اگر طینتها پاك نشود سودی ندارد زیرا که طینتهای ناپاك اینزمان خودرا بعنوان مقاله درستونهای روزنامه‌ها ر ازمیدارند .

در موضوع زبان پارسی اهمیت دادن‌بان سودی ندارد زیرا که آنچه بنظر کوتاه نگارنده لازم‌است که راهنمایان تعقیب نمایند کندن خار راه زندگانی ایرانیان است و این موضوع اصلادخیل در زندگی نیست

قم حائری

پیمان : گفتار آقای حایری درباره شعر بسیاربجاست . شعرکه سخنی‌است سنجیده نمیتوان آنرا گناهکارگرفت . ماهم این دشمنی‌هارا باخود شعرنمی‌نماییم . بلکه آشکار میگوییم : چه‌بسا شعرکه ازبهترین سخنانش باید شمرد وچه‌بسا نثرکه زبان گوینده‌اش‌را باید برید .

چیزیکه هست شعر درایران راه بدی پیداکرده که جز درزمینه‌های پست وناستوده کمتر بکار میرود . شعر درایران درقرنهای زبونی ایرانیان پیشرفت‌کرده وزمانی بوده‌که خردها روی بپایین آمدن داشته واینستکه چاپلوسی وبیهوده‌گویی وباده پرستی وعشقبازی واینگونه ناروایبها رایج بوده وشعرا نود ونه درصد جربزه خودرا دراین راههای پست بکار برده‌اند .ولی درنثر چنین پیش‌آمدی روی نداده .

امروز هم باآنکه نثر نویسی رواج بیشتر دارد باز زبان شعرکمتر نیست . هنوز هم بیشتر شعرا چون زبان بازمیکنند توگویی جز چاپلوسی ویاوه‌بافی وستایش یار پنداری وپستی ونادانی راه دیگری برای سخن‌رانی نمی‌شناسند . این ازروی عادتی‌است که دارند وچه بساکسان پاك طینت که آلوده این نادانی هستند وچون کسی زبان بعیب‌کار ایشان نکشوده آنرا عیب نمی‌شمارند . بعبارت دیگرکسانی میپندارند شاعر باید یاوه بیافد وهرروز غزل نوینی بیرون بدهد وستایش این وآن بکند وهمیشه دم ازرندی ودیوانکی وتردامنی بزند واین‌گونه‌کارها عیب او نیست . این بیچارگان افتادهٔ نادانی خود هستند وگرنه‌کمتر یکی ازایشان طینت ناپاکی دارد .

اما درموضوع زبان می‌توانگفت یکی ازخارهای راه زندگانی ایرانیان‌همین درآمیختگی‌زبان فارسی بوده . بهرحال این‌کارامروز انجام‌گرفته شمرده میشود ودیگر جایی برای سخن باز نمانده .

زیرا چنانکه درشماره پیش خبر دادیم بتازگی جنبش بزرگی در این زمینه پیدا شده وپاره وزارتخانه‌ها نیز رسیده‌که می‌کوشند همه نامها وکلمه‌هارا بفارسی برگردانند . لیکن ازپاره کاغذهایی‌که بما رسیده چنین پیداست‌که برخی‌کسانی‌که بااین موضوع همداستان نمی‌باشند عنوانهایی‌را پیش آورده‌اند. ازجمله میگویند این‌موضوع بنام دشمنی بااسلام دنبال میشود ومقصود جز اهانت بمسلمانان نیست .

نیزکسانی‌ازآن خشکمغزان‌که نام زردشت وایران‌باستان واینگونه نامهارا بهانه بیدینی خود ساخته‌اند ازاین پیش آمد خوشدلی مینمایند ومژده بهمدیگر میرسانند .

ولی باید دانست‌که داستان بیرون‌کردن کلمه‌های عربی از زبان فارسی پیش ازهرچیز باعلم زبانشناسی ارتباط دارد واین ازدیده فن زبان‌است‌که باین‌کار کوشیده میشود وهرگز ربطی بموضوع دین ندارد . چنانکه ما پارسال درپیمان دراین باره گفتگوی بسیار کرده‌ایم .

— ۲ —

آخرین یاد آوری من

دیگر بار ناچارم سطری بنگارم : مگرخود داوری‌فرمایی وبانصاف گرایی گیرم سرایندگان همگان راه پستی پمایند وهمه‌به نادرستی گرایند . دانشمند نباید آنگونه درشت گویی ها روا دارد وسخن خویشتن بتندی گزارد ؛ درحالتیکه مجادله بالتی هی احسن زیباتراست وسخن حق را باهمدستی او اثر دیگر است مگر ندانی انسان سخن درستی‌را همچون بدرشتی شنود برانکار واصرار خود خواهد افزود وسخن بجا هم بی‌سود خواهدبود ؟ من‌نیز تااندازهٔ اندیشه شمارا پسندیده ام ورستگاری اندران دیده‌ام !! آری عمر عزیز خویش را نباید تنها بژاژ خایی و یاوه سرایی گذراند وهمه اندر اهاجی وفکاهی سخن راند .

مغازلات

چیزی که‌هست مغازله وتشبیب‌را زیانی‌نیست وخودغریزی انسانی‌است وسرایندگان‌را ازآن‌نتوان بازداشت وآنان نیزنتوانند ازوی‌دل گزاشت وهم‌آنان را نتوان بگفتاربی‌زیان‌خردی آزرد .

بهتر آنست که توده سروده های مغازلتی ایشان را اگر ناخوش دارند نپذیرند مگر آنانکه نام «عشق» برخود بسته‌اند اندر چامه وچکامه راه دیگر گیرند : مردمیکهٔ بی‌ساز ونوا همی رقصند مغازلات سرایندگانش را برانگیختن شهوت چه مدخلیت است ؟!

مهاجات

« هجا » همان زبان شکوه شاعر است واندر او ترك ادب نیارست!! چنانکه اوستادان باستان مقصودرا شناخته واندر شکایت تنها بحکایت پرداخته اند .

سروری سیستانی راست :

ندانستی که نبود رسم مردم نهفت اندر تکلم نیش کژدم
خردمند ازبی آزار کس نیست نیازارد کسی را جز خرد گم
چه خوانی گاو بی‌دم وسرویم توخودمیگوسرو بشناسی از دم(۱)

رودکی راست : (وخود پیداست که درحق کسی است که پیشهٔ مامش مطربی است)

بابات بکوه ودشت خاشاك زدی مامات دف دورویه چالاك زدی
آن برسر کوره ها تبارك خواندی واین بردرخانه‌ها تبوراك زدی

باانیکه درهجا نامی نبرده‌اند ترك ادب نکرده‌اند . ودیگری پاداش آنهمه خونخواری ونابکاری چنگیز را تااین اندازه رواداشته :

دیو درآمد دگر بملك سلیمان تا زسلیمانیان برد سر وسامان
ویران بنمود آنچه بود خودآباد آبادش را خدا نماید ویران
خیره چنگیز ترك تازك خونریز آسان بگرفت ششحصار(۲)خراسان

---

(۱) این هجا گذشته ازبی آلایشی اندرز آمیز نیز هست .

(۲) اندر معنای «ششحصار» فرو مانده ام ظاهراً بغلط استنساخ شده !

برخون آلود خاك پاكوى از جهل ٭ جهل مبادا هگرز درس انسان

تا پایان «قصیده» یکصد وبیست بیت است و تذکار همه اشعار دشوار است . صاحب تحفه اکبری (۱) اندر باره این اشعار گفته : « سبب قتل هفتصد شاعر است وشیخ عطار درین شمار است » . ازاینجاست که میگویم : چرا گفته : سخنوران هیچگاه زبان بنفرین بیدادگران نگشوده اند وشعری براین رویه نسروده اند ؟..

اندر بارهٔ تیمور شاعری صبوری نام گفته :

دانی زچه شاه تمر شد لنگ ٭ افکندم از کف هجوش سنگ

آنسنگ که تا گردد گردون ٭ گیرد میدان بنشانش تنگ

یارب گردش فزه پاداش ٭ یارب کیفرش کشاد خدنگ(۲)

باری چون شاعر راآزاری میرفته تنها مهاجات را ازبی رامش خاطر میگفته وبیاد آن ناگوار نگهبانیش مینموده وآزار کیش مقصود نبوده وخود ناستوده است . خلوتی که اندرشاعری دارای منزلتی است بنکوهش این دون مردمان ازمردمی آوارگان فرماید : «گاه صفحه برداری وهمت گماری که من شاعری ماهرم مدیحه گویم صله جویم اگر ندهی گله آغازم وهجا سازم وبرآنچه خود سزاوارم ازهتك حرمت فرو نگذارم» ازاین گفتارها پیداست که اوستادان پیشین وپسین متفقاً از مهاجاتی که متضمن برخی بیشرمی است رو گردان بوده اند ومرتکب وی را نکوهش میفرموده اند وبظهور ایرجها وعشقی ها اظهار ناخوشنودی مینموده اند . هم آنجا که حکیم ابوالقاسم فردوسی فرموده مقصود آگاهی محمود بوده (چون غایت اشتهار را داراست ذکر وی بیجاست) .

---

(۱) طبع بمبئی صفحه ۵۴۸ باب نهم : دبیری وشاعری

(۲) این هجا ظاهراً از اوستادان نیست واز متوسطین شعراست :

فکاهیات

اما فکاهی بقدری پست است که قابل تذکار و داخل اشعار نیست واشعار برنادانستن سرایندگان بی‌ارج وبهای آنهاست واین خود بجز طینت‌های ارباب قریحت است وبرهر داننده نهفته نیست (۱) اشعاری که متضمن باده گساری است جز سخن بازی نیست وبیشتر سخنوران از آن برائت ذمه خویشتن کنند خاقانی راست :

حیض برحور وجنابت برملایك بسته ام
گر زخون دختران رز بود صهبای من

(داستان) گویند بنزد قاضی بلخ شاعری شعری که حاکی بن « باده نوشی و ساده بوسی . . . » بود برخواند قاضی برای اجرای حدش فرمان راند . شاعر گفت : خدای ازمن حد برداشته است بقوله یقولون مالا یفعلون . قاضی لختی اندیشید واز عقوبت وی باز گردید . پس شاعران اندر اشعاری که دعوی باده گساری وساده دوستداری کنند معاقب ومعاتب نخواهند بود .

سید محمدعلی مرتضوی (صفیر)

***

این نگارش آقای صفیررا ازآنجهت چاپ کردیم که ایشان‌کهازنگارش پیمان درباره شعر دل آزرده بودند اینك اعتراف مینمایندکه آن نگارشها بیجا نبوده وادمی نباید عمر عزیز خویش‌را بژاژخایی یاوه‌سرایی بگذراند .

واینکه مینویسندکه چرا پیمان درشتی‌میکند وپندرا بزبان نرم نمیگوید ماپاسخ ایشان‌را بشعر آقای واقف حواله میکنیم :

زپند دوست مرنج ارچه تند باشدوسخت که دشمنی‌است زاندرز دوست رنجیدن

این ایرادرا دوستان همیشه برما دارندکه چرا تندی میکنیم . باید دانست که نگارنده پیمان یکمرد آلمانی یاانکلیسی نیست‌که دربرابر پیش آمدهای ایران خونسردی نماید . این‌نگارشها ازیك ایرانی‌است ویك ایرانی چگونه میتواند دربرابر این ناسزاییها خونسردی کندوخروش ازدل‌برنیاورد یازبان بهنفرین ونکوهش باز نکند؟!

---

(۱) غرض از تذکار این گفتارها تنزیه شاعر بحق نام است .

شعر درایران باحالی‌که‌داشته مایه بدبختی بوده وشعرابمردم جز درس‌چاپلوسی وهرزه‌گردی وهرزه گویی وباده پرستی وبیماری نداده‌اند . این پیش ما روشنتر از آفتاب‌است‌که آن داستان ننگین مغول‌که درایران روی داد یکی ازجهت‌های آن‌رواج شعر دراین سرزمین بوده . بااینحال چگونه ما میتوانیم باشعرای یاوه‌گو خونسردی کنیم وتندی ننماییم !؟ اگرکسی خانه‌اش‌را دربرابر چشمش ویران‌کنند آیامیتواند نرمی نموده وتنها به‌پند واندرز بسنده‌کند وخروش وفریاد ازدل برنیارد ؟ !

— ۳ —

خیام ومولوی وعطار

من اگر طرفدار پیمان‌نباشم دردوستی باشما پایدارم وبنام‌این دوستی‌است که مجبورم پارهٔ اعتراضات برشما بنویسم : خیام‌باشهرت عالمگیر خود یکی از بزرگان ایران محسوب‌است والبته روا نیست که‌شمابدگویی ازاو بکنید یاشعر شهاب‌را که‌ندانستم کدام‌شهاب‌است دررد اوچاپ‌کنید . درموضوع مولوی وشیخ عطار وصوفیه هم من رفتار شمارا نمی‌پسندم . هرملتی باید قدر بزرگان خودرا بدانند . **نبوی**

میگوییم : چون نویسنده عنوان دوستی‌را پیش‌آورده ما هم دوستانه باایشان گفتگو میداریم . ولی این حال برما ناگواراست که برادران ایرانی ما پشت با منطق زده‌اند وتوگویی ناگزیر میاشندکه همیشه دور ازمنطق گفتگو نمایند .

مارا با خیام ومولوی ومانند ایشان چه دشمنی درمیان‌است‌که بیجهت تعرضی بایشان بنماییم ؟ ! ما همیشه یکرشته سخنان روشن ومنطقی مینگاریم وبهرگفته خود چندین‌گواه ومثال یاد میکنیم . ولی‌کسانیکه باما بگفتگو برمیخیزند بهمین یك جمله بسنده میکنندکه فلان وبهمان ازبزرگان‌است‌ونباید تعرضی بایشان نمود !

خدا خردرا بادمیان بخشیده‌که بدستیاری آن نیك‌را ازبد باز شناسند . بزرگا زیانکاری‌کسانی‌که خردرا پامال هوس وتعصب میسازند .

خوب دوست گرامی ! ما ازشما میپرسیم : میزانی که شما برای شناختن بزرگی‌کسانی دارید چیست ؟ . بعبارت دیگر مایه بزرگی چیست وآیا چگونه کسانی بزرك شمرده میشوند ؟ ..

آنچه ما میدانیم بزرك آن کسی‌را میتوان‌گفت‌که نیکی‌هایی بتوده مردم‌کرده وسودهایی رسانیده باشد : مثلا اگرکشوری آشفته ونابسامان‌است دست‌مردی‌ازآستین برآورده چاره آن آشفتگی‌را نماید . یااگر دشمن بیگانه‌ای رو نموده خواب‌وآسایش برخودحرام ساخته جلوگیری‌ازدشمن‌بکند . یااگرستمگری بریك توده چیره‌گردیده قد

مردانگی برافراشته سر آن ستمکررا بکوبد . یااگر مردم بگمراهی افتاده‌اند براهنمایی برخاسته گمراهان‌را براه رستگاری بیاورد . یکا یك چه‌بشمارم اینگونه کار هاست‌که کسی‌را به‌بزرگی میرساند .

ولی آن کسانی‌که شما نام میبرید ازهیچیکی چنین کارهایی سرنزده . بلکه هریکی ازآنان چندان درمانده وبیچاره بوده‌اندکه نان ازدست دیگران میخورده‌اند .

درگوشه‌ای تنها نشستن وپیاپی شعرسرودن یاچیزهایی نوشتن چه‌سودی بمردم دارد تاکسی ازاین راه به‌بزرگی برسد ؟! ..

اگر بگویید : اینان راه‌بمردم نشان داده‌اند وپند واندرز سروده‌اند . میگوییم ازپندها واندرزهای آنان ایرانیان جز زیان نتیجه دیگری نه برده‌اند .

وانگاه شیخ عطار ومولوی چنانکه خود دوست ما هم مینویسد ازپیشوایان صوفیان میباشند . پس ما حق داریم ازایشان بپرسیم که ازکی صوفی شده‌اند ؟! یا اگر صوفی نیستند پس‌چگونه از پیشوایان صوفیگری هواداری می نمایند ؟ ! نیز حق داریم بپرسیم که چگونه هم خیام را می پسندند و هم از مولوی و شیخ عطار هواداری می‌کنند ؟ ! آری «بیرنگی و همه رنگی» در ایران شیوع یافته است ـ شاید دوست ما نیز از پیروان این راه باشند . ولی آیا مامی‌توانیم ایشان‌را معذور داشته زبان از نکوهش باز داریم ؟ !

بهر حال از این دو تن پند واندرزی که سود بمردم داشته باشد بازنمانده . گفتگوی وحدت وجود و دم از عشق خدا زدن و آسمان و ریسمان بهم بافتن چیزهایی نیست که مردم بهره ای از آنها دریابند .

مولوی و شیخ عطار هر دوراه زندگیشان این بودکه در کنج خانقاهی‌بنشینند وجز مثنوی‌بافی وغزلسرایی کاری نداشته باشند وروزی را ازدست مردم‌بخورند وچه بسا که پیروان را بدریوزه گردی وگدایی بمحله ها و بازار ها میفرستادند .

ما اگر اینان‌راازبزرگان بشماریم ومردم‌را به پیروی‌ایشان برانگیزیم‌نتیجه‌جزآن نخواهد بود که سراسر ایران پرازگدا ودریوزه‌گرد بشود چنانکه تاچند سال پیش‌بود!

آن درویش ها و گل مولاها و قلندر ها که بازار های ایران را پرساخته و مایه ننك و عار برای ایرانیان بود جز نتیجه پند ها و اندرز های مولوی وشیخ عطار و ماندگان ایشان نبود و این شگفت که دولت کایران را از این ننك‌ها رها گردانیده تو گوئی کسانی خورسندی از آن ندارند و اینست که پیاپی کتابهای شیخ عطار ومولوی و دیگران را چاپ کرده بدست مردم میدهندکه دوباره ازآن گدایان کردن گلفت پدیدار شود ! در اینجاست که باید نفرین و نکوهش از این پست نهادان دریغ نداشت . اما خیام : اگر مقصود خیام ریاضی دان

وستاره شناس معروفست مااو را ازدانشمندان ایران میشناسیم وهرگز نامشرا بیدی نبرده‌ایم . واگرمقصود آن‌خیام پنداری‌است که صدها رباعی‌بنام وی‌شهرت‌یافته شگفت ازشماکه ازیکسوی نام‌مسلمانی بروی خود دارید وازسوی دیگر اورا ازبزرگان میشمارید .

من از مسلمانی‌میگذرم : آیا با راهی که این مرد برای زندگی نشان‌میدهد مردمان می‌توانند زندگی نمود ؟ . . شب وروز مست بودن و دم غنیمت شمرده اندیشه آینده و گذشته را نکردن از خدا بیخبر و بهمه چیز بی باور بودن - با چنین آیینی چگونه میتوان راه زندگی پیمود ؟ !

اگر مرد یکخاندانی این راه را پیش بگیرد جز نا بودی آنخاندان چه نتیجه دیگری بدست‌میآید ؟ ! اگریك مردمی پیروی ازاین‌آیین‌شوم بکنند جز بدبختی وسیاه روزی چه بهره میتوانند یافت ؟ ! با اینحال چگونه میتوانیم گوینده این رباعی ها را از بزرگان ایران بشماریم ؟ ! اینکه کسانی از اروپائیان هیاهو در باره این شاعر ورباعیهای اوبلند کرده‌اند من‌چنین‌می‌پندارم که آن کسان‌مقصدسیاسی داشته‌اندومقصودشان ازپا انداختن ایرانیان بوده است . وگرنه هیچ خردمندی‌آن‌سرسامهارا فلسفه‌نخواهدنامید .

***

این شگفتر که ازایران صدها بزرگانی برخاسته که هریکی ازایشان مایه‌سرفرازی دیگریست . ولی‌ایرانیان آنانرا فراموش ساخته دست بدامن‌یك‌مشت یاوه‌بافان بیکاره زده‌اندکه هریکی جززیان‌بهره دیگری‌بایران نداده‌واز اینجاست‌کما بشك افتاده میگوییم دراین کاردست دشمنان وبدخواهان ایران درکاربوده ومقصودی جز ازبرانداختن بنیاد ایران نداشته‌اند .

یك مردمی را چگونه میتوان معذور داشت و زبان بنکوهش آنان باز نکرد که مردان گرانمایه بزرگی را که ازمیان ایشان برخاسته فراموش‌کنند وازآنسوی نام های یکمشت یاوه‌گویانرا برزبانها انداخته وهرگز نخواهند دست ازدامن آنان‌بردارند؟!

ازآغاز مشروطه هنوز بیش ازبیست واند سال نمیگذرد وبااینحال اندکی نمانده که نامهای همه پیشاهنگان آن جنبش تاریخی فراموش‌گردد . ولی فلان شاعر چاپلوس ستایشگر سنجر وسنقر که قرنها پیش از این در دوره زبونی ایران برخاسته وداد چاپلوسی وفرومایگی داده نام او همیشه برسر زبانها باشد .

بزرگان ایرانرا من برای شما بشمارم :

آقای سید محمد طباطبایی و آقای سید عبدالله بهبهانی که سالها با دربار استبداد قاجاری نبرد کرده و درسایه کاردانی ومردانگی خود بنیاد مشروطه را نهادند .

آقای آخوند خراسانی وآقای شیخ عبدالله مازندرانی وآقای حاج میرزا حسین‌خلیل که درسایه پشتیبانی که ازمشروطه نمودند بزرگترین منت را برگردن ایرانیان دارند .

سید جمال‌الدین واعظ که آنهمه کوششها درراه بیداری ایرانیان بکار برده

وسرانجام جان شیرین خودرا دراین راه باخت .

شیخ سلیم وثقة‌الاسلام وضیاء العلماء ومیرزا علی‌آقا واعظ پس‌از کوششها در راه مشروطه سرانجام طناب سیاه را بگردن خود گرفتند .

مؤیدالاسلام مدیر حبل‌المتین که سی واند سال درهندوستان روزنامه مینوشت ودر اینمدت هرگز قدم ازوراه مسلمانی وایراندوستی بیرون نگزاشت .

یکایك چه بشمارم . همه آن‌کسانیکه درراه مشروطه بی‌ریا میکوشیدند و گزندها دراین راه دیدند هر یکی حق دیگری درگردن ایرانیان دارد وخود شایسته نجابت یك توده است که نامهای چنین‌کسانی را فراموش نسازند .

***

برای ایران اینگونه مردان‌جانسپاروکاردان دربایست‌است . ازشاعرچه‌سودی‌خواهدبرخاست؟

این تاریخ درجلو ماست . درآنروز که سپاه خونخوار مغول بر درنیشابور رسیدند وروزی بود که دلهای هزاران زنان وکودکان از ترس همچون بید میلرزید روزی بود که میلیونها کسان مرك سیاه را در برابر چشم خود میدیدند . دراین روز شیخ عطار بزرگترین صوفی زمان خود زنده بود ودر این شهر میزیست . آیا چه سودی ازو بهره مردم گردید ؟! . درچنین روز سخت‌کدام گره ازکار نیشابوریان گشاد ؟! هیچ! هیچ! هیچ ! همچو دیگران زبونی نمود وهمچو دیگران کشته گردید .

ولی اگر بجای آن قطب‌الاقطاب یکمرد جانباز کاردانی بود بی‌شك چاره‌ای بدرد مردم میکرد . نمیگوییم شاه عباس یا نادرشاه یا رضاشاه پهلوی میگوییم : یك ستارخان قرجه داغی یك اسدآقا فشنگچی اگر درآنجا بود باری کاری مینمود که مایه سرفرازی ایران باشد . چنانکه شمس‌الدین خطیب تبریزی درباره تبریزکرد ودر دوبار که سپاه خونخوار مغول آهنك تبریزکردند او درسایه غیرتمندی وکاردانی‌خود شهررا ازگزند آنان نگهداشت .

بااینحال آیا جای فسوس نیست که ایرانیان شمس‌الدین را پاك فراموش‌نمایند وهرگزنامش‌را نبرند ولی‌نام‌عطاررا زبانزد همگان‌گردانند؟! آیانتیجه این‌کارجزآن‌خواهد بود که همگی‌مردم شاعر ومثنوی باف‌گردند ومرد غیرتمند وجانسپارکمیاب ترین چیزباشد ! ؟

آیا جای افسوس نیست‌که تبریزیان نام ستارخان واسدآقا وصدهاغیرتمندانیرا که ازآنشهر برخاسته فراموش‌کنند وبنام «مهستی» یك زن تردامن گنجه‌ای دبستان برپا نمانند ؟! یاقطران وهمام وثنار را که یاوه بافان هرزه‌گردی بیش نبوده اند و از هر کدام جز یکمشت سخن یادکار نمانده مایه سرفرازی خود شمارند ؟!

اگرکسانی پاسخ این سخنانرا دارند بنگارند . وگرنه باگفتن یك جمله دور ازمنطق وخرد : «فلان وبهمان از بزرگان ایران هستند» چاره کار نخواهد بود .

آیین تندرستی

— ۱ —

بقلم آقای دکتر تومانیاس

المعدة بيت كل داء — الحمية راس كل دواء

نویسندگان امروز مخصوصاً اطباء در مقالات حفظ الصحه خود بیش از همه از چیز اهمیت بطرز زندگانی داخلی مثل نظافت منزل ولباس وغیره میدهند. بعضی‌ها صحت بدن را در ورزش زیاد باقسام آن قائل اند. دیگران تندرستی وصحت و خوشبختی انسان در حفظ خود از میکروب‌هایی که مسبب تولید مرض میگردد و مسدود نمودن راه های ورود میکروب ببدن خویش دانسته وبیشتر کوشش وزحمت میکشند که مردم را با اقسام میکروبهاوامراض آشنا ساخته بجنگ آنها وادار نمایند.

معلوم است که این نکات در حفظ‌الصحه بدن جای خیلی مهمی دارند اما یك نکته دیگر که بعقیده من اهمیتش کمتر از شناختن میکروبها و دفاع از انها نیست مسئله تغذیه است که انسان بداند برای صحت خود چه نوع غذا و چه مقداری و بچه ترتیب وطرز بایداستعمال نماید که مخالف حفظ‌الصحه معده وبدن نباشد:

موضوع تغذیه و نوع غذا باندازه در زندگانی انسان مهم است که حتی در اصول دیانات مانند دین های زردشت و مسیح و اسلام اهمیت زیادی بان داده بطوریکه دستور غذا ونوع غذارا را مقدمتر از دستورهای روحی دانستند و این قسمت را من در رساله حفظ‌الصحه در دین اسلام توضیح داده ام.

فلاسفه معروف دنیا در ضمن بیانات فیلسوفانه خود اهمیت زیادی بمسئله تغذیه قائل شده اند و در بین آنها اشخاصی بوده و هستند که دستورهای کافی دراین خصوص داده اند و تبلیغات زیادی برای پیشرفت عقاید خود نمودند در میان‌آنها معروف تراز همه فیلسوف تولستوی که از لحاظ حفظ‌الصحه تبلیغات زیادی بر ضد استعمال گوشت نموده وجمعیتهایی تشکیل داده که خودشان گوشت استعمال نکنند و برضد گوشت خوران قیام نمایند .

اطباء معروف دنیا در همین موضوع پس‌از مطالعه زیادی هر یك در نوبه خود دستورهای مخصوصی برای صرف غذای روزانه داده اند حتی جمعیتهای مختلف تشکیل داده اندکه عقاید خود را تشویق و تبلیغ نمایند من هم دراین مقاله درهمین خصوص صحبت خواهم کردکه انسان چه غذا وچه‌وقت وبچه مقدار باید بخورد .

طب ثابت نموده است که غذا بایستی پس‌از ورود بمعده سه وظیفه باید انجام دهد (۱) رسانیدن قوه بعضلات و استخوانهای بدن (۲) تولید حرارت که بدون آن اعضای بدن قادر بانجام وظیفه نمیباشند (۳) دفع مواد زیادفضولی که در نتیجه اشتغال جهازهاضمه و اعضای بدن تولید میشود پس غذا را باید طوری انتخاب کرد که دارای این سه خاصیت باشد یعنی قوت اعضای بدن باشد و برای این‌کار غذا باید قوی و هاضم و سبك باشد .

بدن انسان درهرموقع نسبت بسن‌خود احتیاج بغذای‌دیگر دارد در موقع طفولیت غذای اوباید دارای نشاسته وقند وچربی وسفیده تخم‌مرغ باشد زیرا بیشتر احتیاج به تقویت استخوانهاودماغ واعصاب

وعضلات دارد . در موقع بلوغ غذا های مقوی عضلات و اعضای بدن و در پیری غذای کم چربی وسبك باید استعمال نمود .

عموماً بدن انسان احتیاج بمواد فسفری البومین چربی کربون قند نشاسته آب و اقسام نمك ها دارد پس باید غذا را طوری ترکیب وانتخاب نمود که دریکنوبت یا اقلا دربیست وچهار ساعت این مواد های لازمه رابیدن برساند زیرا بوسیله همین مواد است که بدن انسان رشد و نمو نموده زندگانی میکند . هر یك از عضو هـای بدن ما یك نوع غذا لازم دارد و هریك ازآنیك یاچند موادشیمیائی برای هضم غذا تولید میکند .

پس غذا هـا باید همدیـگر را تکمیل کنند باین معنی دوغذا کـه دارای یك مادهٔ شیمیائی هستند نباید استعمال کرد زیرا اگر مثلا سیب زمینی و برنج را در یك جا بخورند چون هردو دارای نشاسته میباشند معده احتیاج خود را بایکی از آنها رفـع نموده بدیـگری نمی پردازد وآن یك هضم نشده ترش و منجمد شده وتولید مرض میکند از طرف دیگر مواد شیمیائی کـه درمعده برای هضم اقسام غذا ها موجود است را کد مانده کم کم زیاد شده سبب سستی معده و امعاء گردیده تولید امراض مختلف مینماید یا برعکس در وقت یك نوع غذا خوردن مواد و عصارهٔ معده برای همین نوع غذاکفایت نمیکند و غـذا مانده بحال تـرش و تفسخ و و پوسیدگی می گردد و در آن موقع یك نوع تفسخ و تـرشی و برامدگی غیر طبیعی درمعده حاصل می شود کـهاینمابه بسیارامراض شده و مانع از قوت گرفتن دماغ و اعضای بدن میشود

ترشی غذای غیر طبیعی هضم را مشکل میسازد و اعصاب

مربوطه به هضم و قسمت علاقه دار دماغ را از فعالیت می اندازد وآن وقت جهاز هاضمه نمیتواند بخوبی کار کند و شخص سست و ناتوان و در رفتار و کردار در تفکر و تعقل کند میشود پس از اینجا باید فهمید که عادت ما ایرانیان در استعمال یك نوع خوراك چقدر دارای مضرات متعدد است که باید از آن اجتناب ورزید .

یك نوع غذا که در سراسر ایران بدون آن نمیتوانند زندگانی کنند برنج است و اینهم اختصاصی بوقت معین ندارد ظهر شب حتی صبح برنج شب مانده را باطفال خود می‌دهند .

برنج علاوه بر مضار مشروحه که در فوق بیان کردیم سبب تولید سوء هضم سستی معدهٔ بی خوابی عصبانیت کوتاهی فکر سستی امعاء یبوست مزاج خواهد بود این همه عوارض در موقع خود سبب امراض مختلفه دیگر می‌شوند مثل سوء هضم امراض مفصلی بواسیر و نواسیر کرم معده کم خونی عصبانی و امراض دیگر که آنها بیشمارند و ما هر روز در مطب خود مشاهده میکنیم : برنج خوردن در مجالس رسمی وخصوصی باندازهٔ عمومیت وشیوع پیدا کرده که اگر در سفره برنج نباشد بکلی از انظار ساقط واظهار بی‌احترامی بخود وبسفرهٔ بشمار می‌رود ولی برنج بطرزیکه ما آنرا استعمال می کنیم مضر و بی فایده است زیرا ما قبلا پخته و بعد دم کرده میخوریم و در موقع پختن مواد لازمه را از برنج گرفته با آب رد میکنیم و تفاله آن دم کرده بمصرف میرسانیم وآن برنج مواد غذائی خیلی کم دارا است .

اساساً معروف است که برنج دیرهضم وطبیعتاً مرطوبی است واین اشتهار خالی از حقیقت نیست چنانکه معده برای هضم برنج

احتیاج باب زیادی دارد و ما پس از خوردن برنج آب زیاد صرف میکنیم و برنج درآب توی معده پف کرده و درشت میشود وهمینکه ما برنج باندازه گنجایش معده صرف کردیم و شروع باب خوردن نمودیم برنج درمعده پف کرده ودرشت شده معده‌را بزرك مینماید ودرنتیجه فشاری که باو با بزرك شدن وارد می آید از حرکت طبیعی خود باز میدارد ونمی تواند غذا را بطوریکه باید حل و برای جذب حاضر نماید و در نتیجه زحمت زیاد خسته شده غذا را بدون هضم و حس از خود بامعاء رد می کند

امعاء که غذا را بدون هضم و حل و حاضر برای جذب اجباری قبول میکند نمیتواند مواد لازمه را از آن جذب کرده بیدن و اعضای بدن برساند و این غذاکه در امعاء غیر طبیعی و بی فایده است امعاء در صدد می‌افتد بزودی از خود رد کند و درنتیجه عوارض ذیل را احساس میشود : سردرد بی اشتهائی سستی عضله کم قوتی کم خوابی یبوست ورم معده و امعاء و اگر این عوارض تکرار و ادامه داشته باشد مرض بواسیر ونواسیر وسستی مفصل‌حتی ورم مفصل که در نتیجه متورم شدن امعاء فشاری‌باعصاب هائی که از شکم بمفصل اتصال دارند میاورد تولید می‌شود بالاخره بانبساط معده ومتورم گردیدن امعاء فشار بپرده حاجز آورده واوهم از طرف خود فشاری بقلب میاورد و اورا سست و باطپش میسازد این عوارض بیشتر سه یا چهار ساعت بعداز صرف غذا ظاهرمیگردد این عوارض مضر فقط منحصر به‌برنج نیست بلکه مفاسدی هستند که از اقتصار ورزیدن بیکنوع غذا مثل گوشت که دارای‌چربی

زیاد است حاصل میشود. یکنوع غذا مخصوصاً برنج سبب میشود که مواد شیمیائی معده وعصاره معده کاملا جذب ودفع نشده بحال خود از معده بامعاء رد شده و بهمانحال رفع میشود و بواسطه سمیت خود درموقع عبور ازروده‌ها آنهارا تحریك نموده سبب اسهال ودرد امعاء میگردد.

بعلاوه آنکه برنج و گوشت که دارای این همه ضرر است یگانه قوت ما قرار گرفته حتی موقع ووقت صرف غذای مابطوریست که بیشتر به مضار آنها می افزاید خوانندگان محترم را بشهادت دعوت مینمایم و تصدیق خواهند فرمود که رویه زندگانی مابطوری است که خوردن و خوابیدن در شب مقارن هم انجام میگیرند و بلکه قبلا دستور حاضر کردن رختخواب وبعد دستور شام داده‌میشود وپس از صرف شام فوری میخوابیم درصورتیکه این طریق کاملا خلاف اصول حفظ الصحه است.

طب ثابت کرده است در موقع خواب عمل هضم غذا خیلی مختصر است وقسمت زیادی از غذا درشب مخصوصاً درموقع خواب بدون هضم وجذب درمعده میماند واین خود سبب چند قسم کسالت و مرض می‌شود یکی ترش شدن غذا در معده و در نتیجه بی خوابی و ناراحتی در خواب وزیاد آب خوردن صبح ها بی میلی بناشتا عصبانیت سردرد سستی دماغ کوتاهی فکر بی میلی بکار بی علاقه گی بعمر در زندگانی بالاخره پیری ناتوانی و کوتاهی عمر. بهمین علت است که در میان ما کم اشخاصی پیدا میشود که از سن ۳۰ ببالا از سوء هضم و سستی عضلات و خستگی از کار و دل تنگی ازروزگار شکایت نداشته باشد وازعمر جوانی خود بیزار نباشد.

بعقیده بنده همه این شکایتها ودلتنگی ها و امراض مختلفه که مشاهده میکنیم درنتیجه یکنوع غذا وبی ترتیب خوردن آن است .

نکته دیگری که در حفظ الصحه بدن ومعده توجه ماراجلب می نماید مقدار غذا و وقت صرف آن است ما از کوچکی عادت کردیم که هنگام صبح حتماً بایدچیزی خورد ظهر هم چون شده است و خوراك هم حاضر است نمی شود صرف نظر کرد اما شب چون دیرشده وموقع خواب است خوردن مثل خوابیدن واجب است . بهر حال نگارنده میخواهم دراطراف این موضوع بحث هایی بکنم

چه غذا باید خورد

در انتخاب نوع غذا شخص باید همیشه میل خودرا در نظر بگیرد یعنی باید بداند که دراین موقع بدن بچه قسم غذا احتیاج دارد وطبیعت بکدام یك ازنوع غذاها رغبت دارد تاهمان غذارا انتخاب نماید.

تغذیه هر فرد باید موافق شرایط و احتیاجات زندگی وشغل خود ترتیب داده شود .

در انتخاب غذا باید حالت معده و اعصاب ودماغ وچگونگی عصاره های معده را در نظر گرفت ودید چه مواد شیمیائی برای هضم غذا کم یازیاد دارد ودرچه نوع غذا این مواد یافت میشود .

در خوردن غذا نباید گفت چقدر می توانیم بخوریم یاکدام غذا لذیذتر است بلکه باید دید چقدر و کدام یك از آنهارا بدن ما بیشتراحتیاج دارد که اعصاب وعضو ها وانساج را تقویت وانسانرا قوت دماغ می بخشد و کدام یك ازآنها سریع الهضم و مفید است :

برای هر کس مکرر اتفاق افتاده است که یك وقت بدون

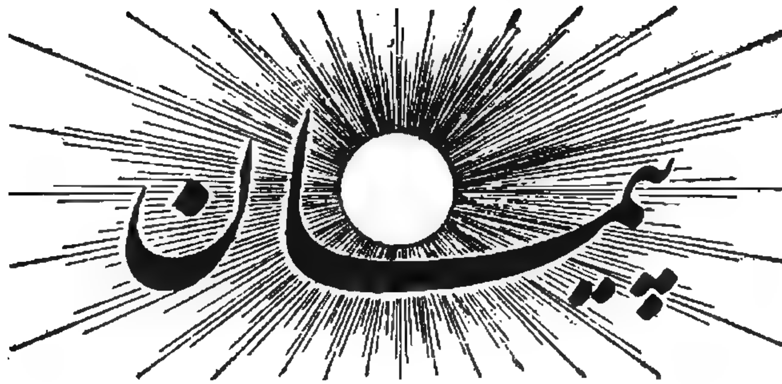
جهت وعلت میل بترشی یا شیرینی پیدا میکند و نوبت دیگر از غذائیکه دارای آب زیاد یابرعکس از خوراك خشك خوششمیآید

همه کس ملاحظه نموده که در یك فصل معین یا پس از خوردن یك غذا چه میل مفرطی پیدا کرده که فلان مواد را فوری صرف نماید وابداً وقت از خود سؤال نکرده چه شده چرا این میل را پیدا کرده ام .

این میل داشتن بیك مواد احساساتی است ازروی تقاضای طبیعت که هر موقع بهر موادیکه معده احتیاج دارد میل تولید مینماید جمله میل دارم را که ما بدون اراده استعمال میکنیم یك حکم باطنی طبیعت است که در اثر احتیاجات معده صادر میگردد هرگاه معده از عصاره خود اسید کم داشته باشد شخص میل باسید پیدا میکند واگر ترشی کم باشد میل بترشی حاصل میشود یعنی معده برای کارهضم وجذب هر موادیکه لازم وکم دارد همین مواد را میطلبد .

غذاهائیکه ما هر روز میخوریم دارای مواد شیمیائی است که که معده بان احتیاج دارد پس غذارا طوری باید ترکیب داد که درهمین موقع مطابق احتیاج معده باشد بهمین علت تهیه غذاقبل از موقع استعمال آنهم ازروی یك پروگرام معین بنده کاملا غلط میدانم حتی تعیین نوع غذا برای مریض هم بایدازروی همین اصل صورت گیرد .

باید از خود مریض جویا شد که چه غذا میل داردهرغذائیکه طبیعت او میل دارد وبرای مرض او مضر نباشدبایدهمانرا تجویز کرد نه اینکه چون مریض دارای سینه پهلو است وبرای این مرض تخم مرغ مفید است اگر هم مریض میل آن ندارد حتماً تخم مرغ را باوداد.



(خرده گیری)

این در همیشه بروی خوانندگان پیمان بازاست . ولی باید خرده گرفت وسخن گفت . نکوهش بیجا پاسخنان نیش‌دار خرده‌گیری نیست .

***

خرده‌گیری پایین‌ازقم رسیده‌که‌نخست آن‌را آورده سپس بپاسخ میپردازیم :

درباره القاب وعنوانها که پاسخ فراهانی‌را داده بودید وهم چنین درشمارهای سال اول نوشته بودید که ما از حضرت وجناب پرهیز داریم و بیزاریم اگر مردم یکدیگررا آقا بخوانند چه‌عیب دارد ؟ ماشما میگوئیم استعمال القاب وعنوان اگر بداست باید بهیچ کس وهیچگونه ازاو استعمال نشود مگر آقاعنوان نیست ؟ جناب وحضرت باآقا چه‌تفاوتی‌دارند ؟ هرسه‌عنوان‌اند . دیگراینکه بسیاری ازاین لقبهادلالت برمعانی دارند چون شیخ وسید وملا (دراستعمال ایرانیها) مثلا اگر یکی بگویند شیخ حسن وملا حسین دانسته میشود که اینها دانشمند واهل علمند وهمچنین اگر بگویند سید جعفر دانسته میشود که اورا باپیغمبر خویشاوندی‌است ما چون شمارا سید احمد میخواندند دانستیم که باپیغمبر خویشی داریدگذشته ازاینها اگر خود شما درخیابان درمیان انبوه مردم ایستاده باشید وکسی ازدور بآواز بلند شمارا احمد بخواند آیا شما دغدغه برخود راه نمیدهید خجل نمیشوید ؟ باکتان نیشود ؟ ..

دستور پیغمبر ماست که نام مرد مرا نیك ببرید تادوستی شما دردل آنها جای‌گزین شود .

دیگر اینکه درباره پرسش ششم فراهانی که امضاءرا درسمت چپ ذیل کتاب مینویسند پاسخی تفرموده‌اید من‌را پاسخی بنظر رسیده‌است، واو این‌است‌که‌امضاء بجای مهراست وچون درزمان پیش کاغذکه نوشته‌اش تمام میشد اورا مهر میکردند واین طور رسم بود که نزدیك خط آخر که سمت چپ کتاب باشد سخن‌را باخر میرساند وآنجارا مهر میزدند اکنون‌که امضا بجای مهراست بهمانجا که مهر میزدند آنجارا امضا میکنند پس این‌کار تقلید ازاروپائیان‌نیست وازاروپائیان فرانگرفته‌اند .

قم علی‌رضا خداپرست

***

می‌گوییم : درلقب وعنوان ما به « آقا » هم پای بندی نداریم : زیرا برای آن نیزجهت خرد پسندی پیدا نمی‌کنیم . « آقا » درترکی‌بمعنی‌برادر بزرگتر بوده چنانکه «اینی» برادرکوچکتررا می‌گفته‌اند . امروزهم‌اگرکسی‌کلمه‌را بآن معنی بکار برد چون مهربانی ونوازش‌را نشان میدهد می توان عذری برای او اندیشید ولی‌ اکنون درفارسی آن‌را بجای کلمه « خواجه » بکار می‌برند ومقصود بندگی نمودن وفروتنی نشان دادن می‌باشد واینست‌که جهت خردپسندی ندارد .

اگر نام برای نشاندادن «نامدار» میباشد دیگر این پیرایه‌های‌بیجابرای‌چیست!؟

این‌مثل‌را درجای دیگری یادکرده‌ایم ودراینجا تکرارمیکنیم : درتبریزسیاهی‌بلان نام تن‌ستبر وبالای بلندی داشت وکارش ویلگردی وبیکاری بود وچون هرچه‌کهنه پاره ازمزبله‌ها پیدا میکرد بدور پاهای خود می‌پیچید وبدینسان هرپایش چندان‌بزرك وسنگین می‌شد که ناگزیر بود آنهارا برزمین بکشد وراه را بسیار آهسته بپیماید بهمین جهت مردم او را دیوانه‌اش میشمردند .

ولی من می پرسم : آیا چه فرقی میانه او و کسانی هست که درچه کلمه پوچ و بیمغز پیدا می کنند برپس و پیش نامهای خود می افزایند ؟ اگر کار بیهوده کردن نشان دیوانگی است پس چرا ما آن‌کسانی را که دربند عنوانهای پوچ می‌باشند وارج وبهایی بانها میدهند سبکمغز کوتاهخرد نه‌پنداریم؟ !

آدمیان همه از خاکند و همه بخاک باز میگردند . نادان آن کس که بر دیگری فزونی جوید !

کسانی خواهند پنداشت ما بدعت نوینی میگزاریم . ولی‌نه این چنین‌است مردمان تا چند قرن پیش همگی یکدیگر را جز با نام نمیخواندند و هرگز در بند اینگونه رویه کاریها نبودند . این‌کتابهای رومیان ویونانیان وعرب وایرانیان‌وترکان که ما همه‌را دردسترس داریم وهرچه میجوییم نشانی ازاین بیهوده کاریها پیدانمیکنیم

در ایران در شهرهای کوچك و در دیه ها هنوز هم مردم یکدیگر تنها با نام می خوانند . در تبریز در محله های دور دست هر کس تنها با نام خود خوانده می شود ولی در محله های میان شهر که بگمان خود تربیت شده می‌باشند باید یکدیگررا «آقا» یا «جناب‌آقا» بخوانند !

پس بدعت این رسم ناستوده است که در سایه رویه کاریهای این وآن رواج گرفته و ما آنچه می گوییم جز رسم کهن جهانیان نمی باشد .

این شگفت تر که هرچه این ساخته کاریها بیشتر رواج میگیرد بهمان اندازه پاکدلی و سادگی مردم کمتر می شود . امروز اگر علی باولی اشنایی یا دوستی دارند اگر بخواهیم رسم معاشرت آنان را با یکدیگر شرح دهیم چندین صفحه پر خواهد شد : چگونه یکدیگر را «آقا» بخوانند و «حضرتعالی» خطاب کنند ودررسیدن بهمدیگر چه جمله‌هایی‌را تکرار نمایند : «بجان خودت چنان مشتاق زیارتتان بودم که حدی ندارد » « بنده چند دفعه بدر دولتمنزل آمده‌ام درك حضورنصیب نشده» « از بیسعادتی بنده »

اگر علی در مجلسی بود وولیخان درآمد علی‌باید وظیفه دوستی‌را فراموش نکرده زبان بمعرفی باز نماید : « آقای میرزا ولیخان ازدوستان قدیم بنده‌است جوان حساس ادیب وفاضل‌است ... » اگر علی سفرکرد ولی باید پیاپی نامه بنویسد وازدرد فراق بنالد— ازاینگونه رویه‌کاریها که همه میدانیم .

ولی پس ازهمه اینها اگر یکی ازایشان بیمار شد وطبیب برسر او آوردند وبرای پول درمان محتاج چند تومان وام گردیدند بیشك کمیت دوستی دراینجا لنك‌است وکار بیکرشته سوگندهای دروغ خواهدکشید که ندارم .

سخن کوتاه کنیم : پیش ما « آقا » باعنوانهای دیگر فرقی ندارد . واینکه درآن نگارشها این یك عنوان‌را بکنار نهاده‌ایم برای آنست که نه تنها ایرانیان بلکه همگی مردمان معروف امروزی آلودهٔ آن میباشند . ولی « جناب » و « حضرت » ومانندهای اینها چون خاص ایرانیان‌است وازاینجا زبانزد ریشخند وسرگوفت دیگران باز میباشد ازاینجهت آنهارا درگفتگو جلوتر گرفتیم .

اینکه آقای خرده‌گیر مینویسد : بسیاری ازاین لقبها دلالت برمعانی دارد چون شیخ وملا وسید . . . ، میگوییم این عنوانها از موضوع آن گفتگوهای ما بیرون‌است ومانکوهشی دراین باره ننوشته‌ایم . ولی اکنونکه پایش افتاده میگوییم که این دلالتها نیز چندان مهم‌نیست . مثل اگرکسی دانشمنداست همان دانشمندی اورا بس . دیگر چه‌نیازکه برسر نام خود نیز نشانه‌ای برگمارد ! ؟ همچنین‌است خویشی باپیغمبر که هرکس‌آن‌رادارا‌است‌همان دارا بودن بس‌است ونیازی بکلمه سید درسرنام نیست . بهمین دلیل‌که خود پیغمبر وخویشان بسیار نزدیك او هرگز دربند چنین نمودها نبودند . نیز دانشمندان دیرین نه‌رختشان جدا از دیگران بود ونه‌نشانی برسر نام خود می‌آوردند .

نمیدانم این شرح‌را درباره علی‌بن حسین (امام زین‌العابدین) در کجا خوانده‌ام‌که چون سفری میکرد خودرا گمنام میگرفت ومیگفت : اگر مردم‌بشناسند کیستم درداد وستد ورفتارهای خود تفاوت میانه من ودیگران خواهند گزاشت ومن بچنین‌کاری خرسندی ندارم .

آری شرط آزادگی همین‌است وبس .

این عنوانها از ردیف « حضرت » و « جناب » ومانند های آنها نمیباشد و برداریدگان آنها نکوهشی روا نیست . ولی اگر کسی از انها نیز چشم پوشید ازادگی نموده وگردنفرازی نشانداده .

این نکته‌را فراموش نباید کردکه بیشترکسانی باین عنوانها پای بندی می نمایندکه ازحقیقت آنها بهره‌کمتر دارند. مثلا کسیکه دانش‌کمتر دارد جبران آن کمی‌را بابزرگی عمامه وپای بندی بلقب « شیخ » و « ملا » می‌نماید وچه بسا که لقبهایی ازردیف «علامه» و «بحرالعلوم» ومانندهای آن برای خود تهیه میکند .

کسیکه از خویشاوندی پیغمبر حقیقت آنرا که بی‌شك با بی‌نیازی و گردنفرازی توام‌است ندارد یاسیادت او درنزد مردم بی‌گفتگو نیست بیشتر از دیگران بلقب «سید» پای‌بندی می نماید .

اینکه خود دارنده پیمان‌را مثل آورده‌اید اگر کسانی اورا تنها بنام«احمد» بخوانند نه‌تنها خجل نمی شود ودغدغه بدل خود راه نمیدهد بلکه برسرفرازی خود می‌افزاید . زیرا اوهمیشه براستی هرچیزی بیشتر پای بندی مینماید تابنمایش آن . فرزند پیغمبر باید درخوی ورفتار ماننده‌گی به‌پیغمبر داشته باشد . اگر نام «سید» نبود گو مباش !

اما فرمودهٔ پیغمبر بزرگوار اسلام . « نام مردم را به نیکی ببرید » مقصودایشان اینست که مردم‌را به نیکی یاد کنید و بد گوئی یاربشخند ننمایدونامهای ایشان را با دشنام و لقبهای زشت توام نسازید و هرگز مقصود آن «نی که آقای خداپرست فهمیده نیست زیرا ماتاریخ زندگانی آن بزرگوار و یاران اورا می‌شناسیم و میدانیم که خود-او و یارانش کسی را جز بانام تنها نمیخواندند . مگرخودپیغمبر کسی‌راباسا لقب یاعنوان میخواند که بدیگران هم چنین دستوری فرماید ؟ !

دراین باره سخن فراوان‌است ولی دراینجا بیش ازاین نمی‌توان دنبال‌کرد .

اما خرده‌ای که برآقای فراهانی‌گرفته‌اید مقصود ایشان اینست درجائیکه‌نوشته درمیان سطر بپایان میرسد امضا نیز در میان سطر باشد واگر سطر بپایان رسید ودیگر جایی برای امضا نماند درچنین جایی امضا دردست راست باشدکه نتوان سپس چیزی برآن نگارش افزود واینکه امروز امضاها همگی در دست چپ است علتی جز پیروی ازاروپاییان ندارد . علتی‌که شما یاد کرده‌اید اگر درپاره جاها درست‌باشد درپاره جاها درست نیست . مثلا درآن جا که سطر درمیانه بپایان میرسید گویا پیشینیان همان میانه‌را مهر میزدند . بهرحال باعلت کار نداریم . این‌نکته سنجی آقای فراهانی بسیار بجاست‌که نوشته درهرکجاکه بپایان میرسد امضا درهمان‌جا باشد واگر نوشته سطررا پرکرد دراینحال امضا درآغاز سطر زیرین باشدکه نتوان چیزی برآن نوشته افزود .

پیمان

پرسش - پاسخ

این در را همیشه درپیمان باز خواهیم داشت که اگر کسانی پرسشهائی‌می‌کنند پاسخ انرا بدهیم یا بخوانندگان پیمان واگزاریم که پاسخ بدهند .

پرسش :

چون در آن گرامی مهنامه دری برای پرسش و پاسخ باز دیدم پرسشهای ذیل درد سر میدهم :

۱ - چنانکه در فرهنك آموزی باید بچهای خودرا پند داد که «بلی» که عربی است نگویند «هان» که فارسی است یا«آری» پاسخ دهند در آغاز بایدبجای «سلام علیك» که عربی است چیزی یافت .

۲ - دیگری آنکه «شیر وخورشید» از کجا و چه زمان در ایران آمده وبرای چه خوبست وچه‌نشانه است ؟ . .

اصفهان ع . کتابچی

پاسخ :

۱ - آنچه ما در باره «بلی» و «هان» و «آری» نوشتیم مقصود این نبود که پس ازاین بکودکان یاد دهیم بجای «بلی» آری یا هان بگویند . بلکه مقصود نکوهش گذشتگان بود که هان و آری راچون فارسی است دور از ادب‌می‌شماردند و اگر بچه ای یکی ازآنهارا میگفت سرزنش روا میداشتند . اما اینکه بجای‌سلام علیك عبارت فارسی پیدا کنیم گمان ندارم امروز نیاز بچنین کاری داشته باشیم سودی هم از آن نمیتوان چشم داشت .

زیرا در زمینه زبان ما نا گزیریم‌که‌کلمه های عربی را که مایه بهم‌خوردن زبان فارسی شده اند بیرون کنیم و سودیکه از این کار می بریم پیراستگی زبان فارسی و آسانی آن در خواندن و نوشتن می باشد . ولی « سلام علیك » ارتباطی بزبان ندارد وعربی یافارسی بودن‌آن ازدیده زبان فارسی یکسان می‌باشد مگرکسانی به تعصب گرایند و مقصودشان بیرون کردن و دور راندن هرچیز ناایرانی ازایران باشد و پیداست که چنین تعصبی کار ستوده نخواهد بود .

۲ — در باره شیر خورشید چون دارنده پیمان کتابچه جداگانه ای در این زمینه بنام « تاریخچه شیر وخورشید » پرداخته و چاپ نموده ازاینجهت دراینجا درباره آن بگفتگو نمی پردازیم وبرای آنکه پرسش شما پاك بی‌پاسخ نماند شرحی را که در آن کتابچه درزمینه پیدایش شیر و خورشید نگاشته‌شده دراینجا میآوریم :

خاندان سلجوقیان روم که دربخشی ازآسیای کوچك فرمانروابودند مشهوراست . ابن عبری درباره غیاث‌الدین کیخسرو پسر علاء الدین کیکاوس که ازپادشاهان آنخاندان ودومین کیخسرو ازایشان و درسال ٦٤۳ هجری بجای پدر خود پادشاهی یافته بود مینویسد که او دختر پادشاه گرجستان‌را بزنی گرفت .

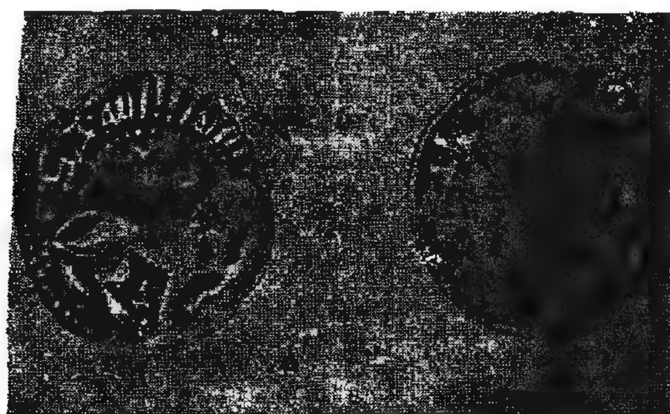
درآن زمانها زیبائی زنان گرجستان بویژه زیبائی خانم شاهزادگان گرجی درسراسر شرق وغرب شهرت یافته وبسیاری ازفرمانروایان دور ونزدیك ازمسلمان وترسا زن ازآنخاندان میگرفتند . دراین‌باره داستانهائی درتاریخ هست که دراینجافرصت یادکردن نداریم .

ابن عبری میگوید کیخسرو شیدای رخسار دلارای شاهزاده خانم گرجی گردیده دل ودین وتاب وتوان ازدست داد وبفرمان عشق میخواست روی درهم ودینار را بانقش آن رخسار دلارا بیاراید . نزدیکان کیخسرو بپاس اسلام رأی بدین‌کار نمیدادند ولی چون او پافشاری داشت چنین تدبیر اندیشیدند که صورت‌شیری نگاشته روی همچون خورشید آن شاهزاده گرجی‌را همچون خورشیدی برفراز آن بنگارند که هم دلخواه کیخسرو انجام‌گرفته هم‌مردم پی بحقیقت‌کار نبرده چنین پندارند که مقصود نقش صورت طالع پادشاه است .

مقصود ابن عبری نکوهش کیخسرواست که چرا بدانسان زبون‌عشق زنی بوده . براین عبری باید بخشود ! زیرا او ازاین چرخشت استخوانهای عشق‌درنیامده بود وازاندیشهٔ خام ودل بیدرد بهتر ازاین چه‌تراود ؟ ! بلکه باید خورسند بود که او بدین نکوهش برخاسته که ما ازسخنانش بدینسان سود برداشته دشوار تاریخی خودرا آسان میسازیم . وچون او درآغاز جوانیش زمان کیخسرورا دریافته ‌وزادگاهش

نیز ملطیه یکی ازشهرهای آسیای‌کوچك بوده ازاینرو درتاریخ سلجوقیان روم بویژه درسرگذشت وداستان کیخسرو وجانشینانش بینا وآگاه بوده . وآنکاه آن یکی از مؤلفان دانشمنداست که پیرامون گزافه نمیگردد واز اینجا سخن او بسی استوار واز نظر تاریخ ایران درخور ارزش بسیاراست .

گذشته ازآنکه دانه‌های بسیاری ازآن سکه کیخسرو بانقش‌شیر وچهرهٔ خورشیدوارشاهزاده‌خانم گرجی‌دردست هست که ازجمله دانه‌ای درتصرف نگارنده‌است ودراینجا میآریم. خوداین



شماره دو ازسکه‌های کیخسرواست بانقش شیر وصورت شاهزاده‌گرجی .

سکه براستواری گفتهٔ ابن عبری بهترین دلیل‌است . زیراکسانیکه درفن سکه شناسی‌دست دارند میدانندکه پیش ازاین سکه‌های کیخسرو هرکز سکه‌ای بانقش شیر وخورشید دیده نشده واین سکه‌ها نخستین سکه بانقش مزبور میباشد وچون ازهرحیث با نوشته ابن عبری درست می‌آید ازاینجا استواری آن نوشته هویداست .

---

(۱) باید دانست‌که این شکلها اندکی بزرکتر ازاندازه خود سکه‌هاست .

خرده گیری

اصلاح اغلاط بیان الادیان

— ۳ —

صفحه ۲۴ ـ سطر ۳ « وغسل یوم الجمعه فریضه دانند » غسل روز جمعه درمذهب شیعه‌مستحب‌است نه واجب‌وبنا برین عبارت متن چنین بوده است « و غسل یوم‌الجمعه فریضه ندانند »

ایضاً سطر ـ ۵ ـ « و در برخاستن رکعت دوم نشستی حقیقت بنشینند » حقیقت غلط و خفیف بافاء صحیح است یعنی سبك و گویا مصحح محترم در موقع تصحیح این قسمت از کتاب که راجع است بعقائد شیعه از اعمال و معتقدات خود غفلت کرده و این اغلاط را که بر خلاف عمل و عقیده شیعیان و قطعاً ناشی از اشتباه نساخ است بحال خود گذاشته اند .

ایضاً سطر ٦ و ۷ و ۸ « و در اصول مذهب ایشان با معتزله برابرند در نفی رؤیت و تشبیه و خلق قرآن و حدوث صفات فعلا واستطاعت الا در یك چیز و آن اهل کبیره است در دوزخ» در فقره اخیر سقطی واقع شده و متن اصلی چنین بوده است «و آن خلود اهل کبیره‌است » و آنچه در متن مطبوع است معنی ندارد

صفحه ۳۵ ـ سطر ۱۵ « یهلك اثنان محب مفرط و مبغض مفتری » حدیث چنین است (یهلك فی اثنان) و مراد آنست که دو طایفه بجهت افراط و تفریط در حق من تباه میشوند نه آنکه هر محب مفرط و مبغض مفتری بهلاك میرسد کما لا یخفی و در متن مطبوع غلطی املائی هم واقع شده و آن نوشتن (مفتری) است با یاء که در صورت اعلال بدون یاء و باضافه تنوین نوشته میشود

صفحه ـ ۳۶ ـ سطر ۲۰ « مردی بود او را بومیمون قداح خواندند و دیگر آن را عیسی چهار لختان و دیگر آن را فلان دندانی » چنانکه از کتب تواریخ بر میاید نام واضع طریقه اسماعیلیه میمون قداح است نه بو میمون و شاید اصل (بن‌میمون) و مراد مصنف عبدالله بن میمون بوده چنانکه از مقارنه اسم او با دندانی که با یکدیگر معاصر بوده اند برمیاید .

مصحح محترم با شهرت تمامی که در فن تاریخ و معرفت اخبار گذشتگان دارند میبایست بدینگونه تحریفات توجه فرمایند و اگر هم تغییر عبارت متن را جائز نمیدانند با اینکه برخلاف این نظر در متن دستهائی برده‌اند در پای صفحه یا در تعلیقات و حواشی خود بدین اغلاط فاحش اشاره کنند .

و برای تتمیم اصلاح لازم است که در سه محل از این عبارت لفظ (که) بیفزایند تا عبارت مستقیم گردد یکی بعد از (مردی بود) و دوم و سوم پس از کلمه (دیگر) در دو محل از گفتار مصنف .

صفحه ـ ٤۰ سطر۲۱ « و گویند هیچ امتی بی رجعت نبوده است چنانکه عزیز واصحاب کهف را بود » بجای عزیز(عزیر)باید گفت زیرا یهود برجعت عزیر قائلند و هیچکس برجعت عزیز نام قائل نشده است .

صفحه ٤۲ سطر (۵) در جدول مولد ولادت علی بن‌الحسین بسال ۳۸ و وفاتش بسال ۱۱۰ هـ در صفحه مقابل مجموع عمر وی (سبع و عشرین) ۲۷ سال حساب شده و این غلط است چه

اگر ولادت آنحضرت در سنه ۳۸ و وفاتش سنه ۱۰ اتفاق افتاده است پس مجموع سنین عمر وی ۷۲ سال (اثنان و سبعون) خواهد بود نه سبع و عشرین و مصحح محترم در تصحیح این زایچه قواعد اولیه حساب را هم از نظر افکنده و سرسری گذشته اند

ایضاً سطر ــ ۷ ــ در جدول وفات امام جعفر بن محمد نوشته شده است (سنة تسع ثمان و اربعین و مائه) و این درست نیست و ظاهراً اصل چنین بوده است (تسع اوثمان)

ایضاً سطر ــ ۱۰ ــ ولادت امام محمد تقی بسال ۱۹۵ (سنه خمس و تسعین و مائه) و وفات وی سنه ۲۱۰ (ستة عشر و مائتین) و در صفحه مقابل، عمر او ۲۵ سال (خمس و عشرین) فرض شده با اینکه برابنفرض مدت زندگانی آنحضرت (۱۵) سال خواهد بود و قطع نظر از اشکالات تاریخی (مانند اعتقاد شیعه بوقوع شهادت او بفرمان معتصم خلیفه۲۱۸ ــ ۲۲۸) گفتهٔ مصنف در باب عمر وی، درست نمیشود و ظاهراً تاریخ وفات بجای «ستة عشر ومائتین» «عشرین و مائتین» بوده و مصحح محترم با اینکه چندین موضع از کتاب را بسلیقه خود اصلاح فرموده اند از این اصلاحات چشم پوشیده اند .

صفحه ۴۳ سطر (۱۱) در جدول گورها راجع بقبر امیرالمؤمنین دیده میشود (بالقری بکوفه) و این غلط و اصل چنین بوده است (بالغری بکوفه) و غری اسم نجف میباشد .

ایضاً سطر ــ ۲ ــ در جدول نام کشندگان در باب قاتل امام حسن بنظر میرسد « جعدة بن اشعث بن قیس » و همه دانند

که جعدهٔ اینجا نام مرد نیست و آنحضرت بدست زن خود جعده بنت اشعث شهادت یافت و صواب در گفته مصنف چنین است (جعدهٔ بنت أشعث بن قیس)

ایضاً سطر ـ ۱۱ ـ در جدول نام کشندگان قاتل امام حسن عسکری که بقول مصنف وفاتش بسال ۲۶۰ بود المتوکل (مقتول ۲۴۸) تعیین شده با اینکه درین تاریخ ۱۲ سال تمام از قتل متوکل گذشته بود والمعتمد خلافت میکرد ودرینصورت یا آنکه مصنف سهو کرده یا کتاب لفظی ازمتن انداخته اند .

مصحح محترم که از علماء فن تاریخ محسوب میشوند معلوم نیست بچه جهت از امثال این اغلاط غفلت فرموده اند و امیدواریم که تألیفات تاریخی خود ایشان ازاینگونه اشتباهات خالی باشد .

صفحه ۴۴ سطر ۱۲ و ۱۳ (سبب دراز کشیدن حرب آن بود که بحرب ایشان هرگز ابتدا نکردند و چون ایشان از حرب بازگشتند او نیز یارانرا از حرب ایشان باز داشتی » بجای (نکردند) نکردی بصواب نزدیکتر است چنانکه (باز داشتی) در آخر جمله قرینه این مقصود تواند بود .

صفحه ۴۶ سطر (۵) « بو موسی گفت سخت صواب آید» بجای (صواب آید) صواب آمد باید گفت .

صفحه ۴۷ ـ سطر ۵ (آن گفتند تا ما در لشگر میباشیم ما را مقصودی حاصل نیاید » آن گاه گفتند صحیح (وآن گفتند) غلط است .

ایضاً سطر ۱۷ و ۱۹ و ۲۰ « ایشان (خوارج) گفتند بلی

ما نیز آن روز کافر بودیم و خطا کردیم چنانکه تو کردی اکنون توبه کردیم و دیگر باره مسلمان شدیم تو بگفتار خویش مقرآی و دیگر باره مسلمان شو » بطوریکه از الفاظ (کافر بودیم ـ مسلمان شدیم ـ مسلمان شو ـ) همه‌کس ممکن است استنباط کند (تو نیز بگفتار خویش مقرای) غلط و بیمعنی است و اصل بکفر خویش مقرآی بوده و نساخ تحریف کرده اند و سطر ۲۳ هم دلیل دیگر است که از قول علی در جواب خوارج گوید (تا امروز بوقت پیری خویشتن بکفر گواهی دهم و مسلمان شوم) .

صفحه ٤۸ سطر ۱۲ (و آن دیگر را گفت مسلمانم بکشتند) و آن دیگر را که گفت مسلمانم درست است کمالا یخفی .

ایضاً سطر ۱٤ و ۱۵ « برنشست (علی ٤) و روی بحرب ایشان نهاد ایشانرا بخدای تعالی و بدین شریعت چنانکه شرطست اجابت نکردند » از این جمله چیزی افتاده ظاهراً و اصل چنین بوده است چنانکه شرطست بخواند اجابت نکردند .

ایضاً سطر ـ ۱٦ ـ « و صاحب‌الثدیه که پیغامبر صلوات‌الله علیه علی را گفته بود نشان او نیفتد پس از آنکه بسیار بجستند » نیفتد غلط و بیافتند صواب است چنانکه (بجستند) گواهی میدهند . آنچه بغلط تصحیح کرده اند .

صفحه ـ ۲۳ ـ سطر ۱۷ « و من تعلق ببعض منها نجی » در ذیل توضیح داده اند که اصل بدینطریق بوده (نجا) و مصحح فاضل آنرا بدینصورت (نجی) اصلاح کرده اند و همه مطلعین از لغت دانند که (نجا) ناقص واوی است چنانکه در صورت تکلم

و خطاب بگوئیم (نجوت و نجوت) و از اینروی آنرا با الف باید نوشت نه با یا و همه ارباب لغت این کلمه را همینطور ضبط کرده اند و قواعد خط عربی نیز برصحت این ضبط گواه است و شاید مصحح دانشمند بیان‌الادیان در این علمی که میگویند جدیداً پیدا شده بنام فلسفه‌اللغة تبحر زیاد تری دارند و از روی ریشه لغات سامی دانسته اند که این کلمه باید با یا نوشته شود ولی مؤلف بیان‌الادیان قطعاً از این علم خبر نداشته و (نجا) را با الف می نوشته است .

صفحه ۲۶ ـ سطر (٥) (الشافعیه) مصحح محترم در ذیل صفحه می نویسند (در چاپی الشفعویه) مسلم است که علی‌الاصل در نسبت بمثل شافعی یعنی هرچه در آخر آن یاء مشدد باشد مانند نجاتی و کرسی هم شافعی و نجاتی وکرسی باید گفت و تفاوت میانه یاء در منسوب ومنسوب الیه اعتباریست نه جوهری چون تفاوت اعتباری در هیئت مفرد و جمع در کلماتی مثل فلك که صورت مفرد و جمع آن یکسانست ولی در نسبت بشافعی علی‌الخصوص در استعمال اگرچه مخالف قیاس است شفعوی میگفته اند چنانکه در صفحه ٤٦ از سیاستنامه طبع طهران که ماخذ آن نسخه خطی از متملکات مصحح محترم بوده این استعمال دیده میشود «وعمل خواجگان و متصرفان خراسان را فرموده‌ام که ایشان حنفی باشند و شفعوی پاکیزه » و سیاستنامه علی‌الاشهر الا ظهر درزمان تألیف بیان‌الادیان نوشته شده است .

و ابوعبدالله مقدسی در کتاب احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم

این کلمه (شفعوی) را مکرر استعمال کرده از آنجمله در صفحه ۱۸۰ گوید (و الفقهاء شفعویة) و صفحه ۲۳۰ « وکان شفعویا » و نیز در صفحات ۳۲۳ و ۳٦۵ و ۳۹۱ و ٤٤۱ از طبع لیدن باین استعمال برمیخوریم پس معلوم شد که در قرن چهارم وپنجم در میان مؤلفین فارسی و عربی این استعمال وجود داشته ارباب لغت هم اگرچه علی‌الاصل این کلمه (شفعوی) را غلط دانسته اند ولی تداول آنرا ابداً انکار ننموده اند و در تاج‌العروس راجع بان کلمه می بینیم (و النسبة الیه رضی الله عنه شافعی ایضاً ولایقال شفعوی وانه لحن وان‌کان وقع فی‌بعض کتب‌الفقه‌للخراسانیین کالوسیطوغیره)تاج‌العروس جلد ۵ صفحه ٤۰۰ بطوریکه از کتاب مزبور استفاده‌میکنیم مخصوصاً لفظ شفعوی درحدود خراسان وکتب فقهاء آن نواحی مستعمل بوده مؤلف بیان‌الادیان هم که خراسانی است استعمال مشهور محلی خود را تقلیدکرده و بنا برین تصرف در عبارت وی وتبدیل آن خلاف امانت ادبا و ارباب تقوی است و همین کلمه در صفحه ــ ۳۰ ــ سطر ۱۷ از کتاب بیان‌الادیان وجود داشته و مصحح محترم آنرا تبدیل فرموده اند .

صفحه٤۵ ــ سطر ــ « اگر این حرب از برای من می کنی مکن مبادا که تا بمن رسی مرا کشته باشند » در ذیل می نویسند (در چاپی نباید) معلوم نیست بچه علت مصحح ناقد ما کلمه نباید را به مبادا تبدیل کرده اند وگویا تصور فرموده باشند که نباید درین عبارت غلط است با اینکه در نظم و نثر

فارسی نیاید بمعنی مادا استعمال می شده است .

ایضاً سطر ۱۶ « و بوموسی اشعری مردی بود ساده دل »
در ذیل نوشته اند « در چاپی سلیم دل » این تصحیح و
تبدیل هم از جنس اولی و نا بجاست و کلمه سلیم دل در عرف
قدماء بمعنی صاف و ساده استعمال میشده و عجب آنست که در
تاریخ سیستان در همین مورد راجع به ابو موسی این کلمه آمده
و در المعجم نیز سلیم‌القلب بهمین معنی بکار رفته است .

برای تتمیم اصلاح کتاب لازم میدانم به بعضی از کلمات
که مصحح محترم آنها را برخلاف ضبط لغویین معرب ساخته و
ضبط کرده اند بترتیب صفحات در دنبال این قسمت اشاره کنم
زیرا با این تصحیحات بیجا و غلط مناسبت دارد .

صفحه ۶ ــ سطر ۳ و ٤ « حکما و فلاسفه که ایشان
را اساطین‌الحکمه خوانده اند ایزد تعالی را خیر اول گفته اند . »

لفظ خیر در کتاب با تشدید ضبط شده و بتخفیف صحیح
است و حکما گویند خداوند چون محض وجود است عین خیر
است بتخفیف واطلاق خیر بتشدید در این محل بی مورد است و
اینك عین عبارت تجرید خواجه و شرح تجرید قوشجی را برای
تأیید مراد نقل میکنیم « و منها الخیریه ای وجوب‌الوجود یدل
علی انه تعالی خیر و ذلك لانه قد سبق فی‌صدرالکتاب ان‌الوجود
خیر محض والعدم شر محض و قد سبق ایضاً ان وجوب الوجود
یقتضی ان یکون ذات‌الواجب نفس الوجود فذات‌الواجب هوالوجود
والوجودهوالخیرفذات‌الواجب هوالخیر» شرح تجرید طبع تبریز .

صفحه ـ ۱۱ ـ سطر ـ ۱ ـ « هبل در کعبه نهادندی »
مصحح محترم هبل بکسر ها و با نوشته انـد و آن غلط است و
لغویین آنرا بضم ها و فتح با ضبط کرده انـد و فیروزآبـادی
در ماده (هبل) میگوید « و کصرد صنم کان فی الکعبه » .

ایضاً سطر ـ ۲۰ ـ «ابوقیس صرحة بن انس» صرحه در
طبع مصحح بفتح صاد است و در قاموس ضبط آن بکسر صاد رسیده
و درذیل کلمه ضرحه بکسر نام ابوقیس چنین آمده است « وصرحة
قیس ابن انس اوابن ابی انس وصرحة او ابوصرحه العذری صحابیون»

صفحه ۱۵ سطر ۱۷ «محتشم ترین ایشان بطریق باشند» وبطریق
بفتح باضبط کرده اند واین کـلمه درعربی بکسر با ضبط شده ودر
قاموس آمده « البطریق کـکبریت القائد من قواد روم »

صفحه ـ ۱۹ ـ سطر ۲۰ و ۲۱ « زیرا کـه علوم طب و
نجوم وحساب انواع ادویه » درین عبارت مصحح فاضل بنابر عرف
عوام ادویه را مشدداً ضبط کـرده اندوآن درعربی به تخفیف استعمال
میشود وجمع دواست وهرچه درعربی بروزن فعال باشدآنرا برافعله
جمع میبندند چنانکـه درجمع قباء هم اقبیه گویند .

پیمان : این یکرشته خرده گیری بر کتاب بیان الادیان در اینجا پایان
رسید ما بار ها گفته ایم ودوباره می گوییم که هوادار اینگونه نگارشها هستیم وهمیشه
آرزو داریم کسانی که یك کتابی را میخوانند از عیب ها ونارساییهای او چشم
نپوشند . بویژه این زمانهاکه نویسندگان و مؤلفان بیمایه فراوان شده وروزی نیست
که ما بیکرشته غلطها و دروغها از مولفان و نویسندگان بر نخوریم .

چیزیکه هست خرده گیری راهی دارد نیش و دشمنی وجمله های که منا
درستی آز آن در نمیآید خرده کیری شمرده نمی شود .

همین یکرشته نگارش از بهترین نمونه های خرده کیری بشمار است وماآرزومندیم
دیگران هم پیروی از نگارنده دانشمند این گفتار ها بنمایند . زیرا چنانکه پیداست
در این نگارش ها تنها باز نمودن غلطهای کتاب مقصود بوده و به چیز دیگری پرداخته
شده و اگر دریکی دوجا جمله شوخی آمیز بکار رفته خود شوخی بجایی بوده است
در شماره های دیگران نیز یکرشته خرده کیریها چاپ خواهیم کرد .

درپیرامون « تاریخ پانصد ساله خوزستان »

اینکه درضمن تصحیح دو اشتباه تاریخ پانصد ساله‌خوزستان بقلم آقای سید کاظم قطب زاده دزفولی از کشته شدن یکنفر از کسان آقای‌ظهیرالملك پرسش‌فرموده‌اید قضیه‌را مختصراً مینگارم:
هنگام شورش خزعل خود آقای ظهیر الملك بدزفول رفتند که باآقای میرزا عبدالله خان نبوی نایب الحکومه آنجا کمکی‌نمایند.
چه میدان سیاست بازی خزعل چون ازشوشتر مأیوس شده بود دزفول بوده وبدست سکوندها وعمله که طایفه مقیم قریهٔ دانیال هستند زحمت حکومت دزفول‌را فراهم نموده بود ضمناً آقای‌ناصر قلیخان اردلان معاون ایالت درشوشتر بوده سابقاً بیست تن سوار ازگندزلو وبیست تن ازبهداروند یا بکارب حکومت شوشتر بوده خزعل چون مشاهده‌کرد آقای‌ظهیرالملك بدزفول رفته ممکن‌است اقدامات دزفول به تنهائی پیشرفت نیت اورا عقب اندازد ناچار بعضی‌ازخوانین سابق دوره‌استبدادرا خواست پول وديگر تطميع‌هارا نموده درشوشتر هنگامه بر پا شد بیشتر دراین هنگامه مرحوم قلیخان شاه زیدی‌که یکی‌ازمحلات شوشتراست می‌جوشید درخانه خویش که روبروی قلعه سلاسل نشیمن حکومت‌است سنگری برپا نموده بود اول شب وآخر روز - بین سوارهای حکومتی ودستجات شورشیان قلیخان زد وخوردی‌اتفاق‌شد سوارهای‌حکومتی بغیرتشان‌نگنجید که‌مقابل‌قلعه‌سنگری باشد تهاجم کردند که سنگررا بردارند ضمناً امیر خان پسر قلیخان که فعلا مفتش مالیه دزفول ودراثر امر وزارتی کلیه مفتشین منحل شده اند معزول است

پسر مشهدی عبدالمحمد کندزلو را که از سواران حکومت بوده کشته بود این هنگامه پیراهن عثمان شد خزعل صورت دیگری باو داد و بنام کشته شدن یکنفر کندزلو که بستگان او بوده اند اغتشاش را جوششی داد ازهرطرف جمعی سوار عرب ولر وارد شوشتر نمود ناصر قلیخان که تاانروز درقلعه حکومتی استوار بود مصلحت چنین دید که ازشوشتر برفت وآمال خزعل بطور دلخواه انجام گرفت همین موضوع بوده که در عدلیه دوسیه پیدا کرد وبجائی نرسید .

شوشتر - **سیدحسین امام**

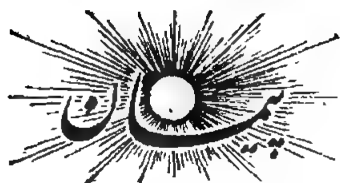
قرا — کلان

درآذربایجان برسر بسیاری از نامها کلمه « قرا » آورده میشود . مثلا « قرا چمن » و « قرا رود » . (۱) وچون قرا درترکی بمعنای سیاه است کسانی خواهند پنداشت در این نامها نیز همان معنای ترکی مقصوداست . ولی باید دانست که «قرا» در زبان آذری بمعنی بزرك بوده وخود تغییر یافتهٔ کلمه «کلان» است که درفارسی هنوز هم بکار میرود .

ازاینجا میتوان گفت که «قرا» در«قرا چمن» وقرارود وبسیار مانندهای آن نه کلمه ترکی بلکه کلمه آذری است ومعنای آن بزرك است .

بویژه در « قرارود » که این معنی یقین است زیرا اگر مقصود کلمه ترکی بود جزودوم نامرا نیز ترکی آورده «قراچای» میگفتند . وآنگاه مانام این رودرا در کتابهای آغاز اسلام داریم ومی بینیم درآنجا «کلانرود» مینگارند .

(۱) قرا چمن نام ابادیست برسرراه تهران . قرا رود رودی است درقراجه داغ که جنگهای عرب باخرمدینان دوکنار ان روی داده است .



گزارش شرق و غرب

۱ — شورش یونان

از حادثه هایی که در ماه اسفند روی داد یکی شورش یونان است که از دوازدهم اسفند آغاز کرده تاهفت یاهشت روز برپا بود . وباعث آن ونیزیلوس مرد سیاستگر معروف یونان است . ونیزیلوس که اکنون مرد هفتاد ساله است از آغاز جوانی خود درکار های سیاسی یونان دست داشته وهنوز پیش ازجنك جهانگیر اروپاشهرت مهمی در بالکان یافته بلکه میتوان گفت رشته سیاست پیچا پیچ بالکان دردست او بود . زیرا جنك های بالکانیان با عثمانی که پیش از جنك جهانگیر اروپاروی داد بزرگترین سر رشته دار آن ونیزیلوس بوده . سپس در سال ۱۹۱٤ هم که جنك جهانگیر روی داد و دولتهای بالکان دودسته شده بجان یکدیگر افتادند در این هنگام نیز ونیزیلوس دست اندرکار بود و رشته سیاست بالکان را بیش‌ازهمه اودر دست داشت .

باری اینمرد از دیر زمانی از کار کناره کشیده و در جزیره کرت که زادگاه ومیهن دیرین اوست گوشه نشینی داشت . ولی گویا در نهان بیکار ننشسته بسیج برك و ساز می نموده که بر دولت کنونی بشورد و چون هوداران بسیاری‌در میان سپاهیان و دیگران دارد باسانی نقشه شورش را کشیده و این بود که روز دوازدهم مارس ناگهان هواداران او بشورش بر خاستند و چندین کشتی جنگی را بدست گرفته بحمله و هجوم پرداختند .

ازآنسوی وزیر جنك یونان خویشتن فرماندهی‌را بدست گرفت وبا شورشیان دلیرانه بکشاکش برخاست . آژانسها درمدت هفت‌روز پیاپی خبرهایی ازاین‌شورش

پراکنده می نمودند از این قبیل که شورشیان بیشتر جزیره های یونان را در دست گرفته اند وبرای هجوم بآتن آماده میشوند ونیزیلوس در جزیره کرت اعلان جمهوری داده در ماکیدونی جنگ سختی میانه شورشیان و سپاه دولت پدید آمده است . هواپیما های دولتی خانه ونیزیلوس را در کرت بمباردمان کرده اند . همچنین آژانس پیاپی خبر پیامهای وزیر جنگ یا ونیزیلوس را میداد و گفتگو از دخالت دولتهای دیگر می‌نمود. نیز آژانس خبر داد که کشتی های فرانسه وانگلیس بعنوان پاسبانی رعایای خود در خاک یونان به بندر یونان رسیده اند. ازاین خبر ها پنداشته میشد که شورش بنیاد استواری دارد وتا دیر زمانی پایدار خواهد بود . ولی پس ازهفت یاهشت روز ناگهان آژانس خبرفروشاندن آنرا داد . ازهمه شگفت ترآنکه بگفته آژانس در سراسر مدت شورش رویهمرفته نه تن کشته شده و نود شش تن زخمی شده است .ازاینجا پیداست که شورش چندان ریشه نداشته و کشاکش سختی در میانه روی نداده است وگرنه با کشته شدن نه تن کار یکسره نمیشد .

بهر حال خبرهای آخر اینست که ونیزیلوس با چند کسی از سرکردگان به جزیره کاسوس که از آن ایتالیاست پناهنده شده اند وکشتی های جنگی که دردست شورشیان بود ازدولت زینهار خواسته اند . جزیره کرت که کانون شورش ونشیمن ونیزیلوس بوده بدست دولتیان افتاده است وبدینسان شورش بپایان رسیده است .

۲ — کتاب سفید انگلیس

بدانسان که در نگارشهای دیگر خود گفته ایم در اروپا و امریکا دولتها هریکی بافزودن سپاه وکشتی وآیروپلان ودیگر ابزار های جنگی میکوشد وهرچه پیمان و گفتگوی صلح کرده می شود هیچگونه اثری برآن باز نیست .

دولت انگلیس که پیش ازدیگران بموضوع کاستن ازابزار جنگ علاقه‌مندی نشان میداد وخودرا پشتیبان صلح وآرامش وا نموده هرزمان که درگفتگوهای ژنو سستی پیدا میشد کارکنان سیاسی انگلیس کوشش نموده دوباره بازار آن گفتگوهارا گرم میساختند وبتازگی هم این دولت نوبت میانجیگری را در میان فرانسه وآلمان بعهده گرفته میکوشید مگر

آن دو دولت‌را باهم نزدیك سازد وبیم جنك‌را ازاروپا دور گرداند وپیشنهاد پیمان درباره کاستن ازکشتی‌های هوایی مینمود اکنون این دولت هم بربرك و ساز جنگی خود می افزاید ودربودجه امسال ۱۹۳۵ سه ملیون ونیم لیره برمیزان مخارج وزارت جنك‌افزوده شده‌که بخش بیشترآن برای ساختن آیروپلانهای جنگی بکار خواهد رفت .

گذشته ازاینها دولت انگلیس‌کتابی بنام « کتاب سفید » نشرکرده‌که درآنجا جهت‌این فزایش بودجه جنگی‌را شرح میدهد.خلاصه این‌کتاب‌شرح‌ناامیدی دولت‌انگلیس ازکوششهای صلح جویانه‌است وازاینجهت دولت انگلیس‌خودرا ناگزیر می‌بیندکه بربرك وسازبیافزاید وازبیمهای آینده ایمن باشد .

دولت انگلیس بی‌نتیجه ماندن گفتگوهای ژنورا یاد آورگردیده از سوی دیگر آمادگیهای دولت ژاپون ودولت‌شوروی ودولت آلمانرا شرح داده میگوید ما نمیتوانیم بیش ازاین چشم پوشی ازآن آمادگیها نماییم ودربرابرآنها خودمانرا آماده‌نسازیم .

این کتاب‌گذشته از اینکه درخود انگلستان‌گفتگوهایی‌را پدید آورده وحزب کارگر باافزایش مخارج جنگی دربودجه همداستان نیست درکشور های دیگر نیز اثر بدی بخشیده . بویژه درآلمان‌که روز نامه‌ها ایرادهای بسیاربرآن می‌گیرند وچون پیش ازانتشار این کتاب سرجون سیمون وزیر خارجه انگلیس میخواست ببرلن رفته گفتگوهایی باهتلر بکند گویا درنتیجه انتشار آن‌کتاب‌است‌که‌آن سفرسرنگرفته‌است .

بهرحال این کار دولت انگلیس هرگونه امیدواری‌که به‌پیشرفت‌گفتگوهای صلح بسته میشد ازمیان برمیدارد . بگفته روز نامها این‌کتاب سفید آخرین میخی است که بتابوت‌کنفرانس کاستن ازابزارجنك زده میشود ودیگر باید ازهرامیدی ناامیدگردید .

۳ — آخرین لگد آلمان به پیمان نامه ورسایل

چنانکه بارها دراین باره گفتگوکرده‌ایم پایه سیاست آلمان‌کنونی برانداختن پیمان نامه ورسایل میباشد . این پیمان نامه درزمان زبونی آلمان بسته شده وازهر باره دست وپای آلمانیانرا می‌بندد وناگفته پیداست کامروز کاآلمانیان بجنبش های دیگری پرداخته وهم پیشرفت‌هایی درکار خود نموده‌اند باید انرا براندازند ودست وپا باز کنند . اگر چه‌دولتهای دیگرگناه ناانجام ماندن‌گفتگوهای ژنورا بگردن آلمان می‌اندازند

وبیرون رفتن آلمانرا ازانجمن جهانیان یکی ازعلتهای ناایمنی امروزی اروپا میشمارند ولی ازآنسوی نمی توان انکار کرد که بادشمنی‌هاکه درمیان آلمان بافرانسه وروس است آلمان نمیتواند پای‌بند پیمان نامه ورسایل گردیده بازبونی بسازد . از اینجهت آلمان ازانجمن جهانیان بیرون امدکه ازاد بوده بتواند ان پیمان نامه‌را لغو نماید واینست که ازآن روزهمیشه گفتگوی لغو انرا داشت و چنانکه بتازگی اژانس خبر میدهد هرهتلر نگارشی (ابلاغیه) نشرکرده وبی‌پرده دستورهایی درزمینه لشکرگیری‌وتهیه هواپیمایی بضد پیمان نامه ورسایل داده‌است .کوتاه سخن انکه المان دیگر کاررا بی پرده‌نموده‌است‌وپای‌بندی‌بر پیمان ورسایل نخواهد کرد وبآمادگیهای جنگی‌خواهد پرداخت .

آخرین خبریکه تا هنگام چاپ این بخش مهنامه رسیده آنست که روز بیست وششم اسفند (۱۷مارس) در برلن جشن بزرگی بنام «جشن لشگری» گرفته شده وبدینسان آلمان لغوبند پنجم از پیمان نامه ورسایل را رسمی ساخته و از این سپس بی پرده و آشکار به تهیه سپاه و ابزار جنك خواهد پرداخت

ازگفته‌های آژانس پیداست‌که این‌کار آلمان سراسر دولتهای بزرك را تکان داده ودر همه‌جا روزنامه‌ها را بصدا آورده . بویژه در فرانسه و شوروی وانگلیس که دراین سه‌کشور بیش ازدیگران زبانها بخرده‌گیری وبدگویی باز شده .

دولتها همگی بتلاش افتاده میخواهند بهمدستی یکدیگر چاره جوئی نمایند و کسانی بران سرند که موضوع را در انجمن جهانیان بشور بگزارند . ولی آلمان‌که از عضویت آن انجمن بیرون است آیا چه نتیجه از گفتگوی های آنجا بدست خواهد آمد .

بهر حال این اندازه یقین است‌که تادیر زمانی یکرشته جنبشها وکوششهائی درمیانه دولتهای‌اروپا درکار خواهد بود ونیز یقین است که فرانسه و روس و پاره کشورهای دیگرکه ازآلمان ترس دارند بایکدیگر پیمانهای استوار تری خواهند بست ولی از اینسوی چه‌بسا که یکرشته دولتهایی نیزبا آلمان همدستی نمایندوپیمانهایی‌بندند

اگرچه باین جنبشها نمی توان جنك را نزدیك دانست و بدانسانکه پیداست دولتها نامیتوانند ازجنك خودداری می‌نمایند. ولی بی‌گفتگوست که موضوع آمادگیهای جنگی‌که امروز بار سنگینی بردوش دولتهاست از این سپس سنگینی آن روز افزون خواهد بود و اینکار دیر یا زود بجنك خواهد انجامید .

٤ — جنك پاراگوی وبولیوی

این جنك هنوز برپاست و بگفته آژانس بتازگی گفتگو از کار بردن‌گاز های زهر دار کرده میشود . این‌شگفت تر که بتازگی درکمیته چاکو که درانجمن برپا می‌شد چنین‌گفتگو شده که دولتهای بزرك شایستگی آنکه دخالت درکار این‌جنك وکشاکش بنمایند ندارند وبدینسان دیگر انجمن ژنو دخالتی‌دراین کار نخواهد داشت از اینجا اندازه‌توانائی انجمن جهانیان را می‌توان بدست آورد .

٥ — کشاکش حبشه با ایتالی

این کشاکش هنوز بحال خود پایدار است . آژانسها پیاپی خبر ازلشگر فرستادن ایتالیا بافریقا می‌رسانند ولی هنوز جنك روی نداده و گفتگوی اینکه درمیان خاکهای دو دولت یك منطقه ای کازآن هیچیك نباشد پدیدار آورند در میاناست و شاید قضیه بانجمن جهانیان بکشد .

از صفحه روبرو جزوه کتاب « یادگار فردوسی » است پس از هشت صفحه هم جزوه های تاریخ آذربایجان است .